

Al-milani.com

(۷)

سلسله پژوهش‌های اعتقادی

# فدک در فرازونشیب

پژوهشی در مورد فدک در پاسخ به یک دانشور سنی

آن گاه که از سوی خدای تعالی این آیه شریفه نازل شد که:

(وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ)<sup>(۱)</sup>.

«حق ذوی القربی را بپرداز.»

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فدک را به فاطمه علیها السلام عطا نمود...<sup>(۲)</sup>.

---

(۱) سوره اسراء: آیه ۲۶.

(۲) ر.ک صفحه ۳۶ همین کتاب.

سرآغاز... ۹

پیش گفتار... ۱۵

پرسش های مطرح شده... ۱۶

مبانی پاسخ گویی... ۱۹

بخش یکم: نگاهی کوتاه به ماجرای فدک... ۲۱

علّت توجّه خاص به مسائل مربوط به حضرت زهرا علیها السلام... ۲۳

ارتباط ماجرای فدک با امامت... ۲۵

بخشش فدک به فاطمه علیها السلام به وسیله پیامبر صلی الله علیه وآله... ۲۸

مطالبه فدک و ارائه دلیل... ۳۹

جایگاه شاهدان مسئله فدک... ۴۱

همگامی و همراهی علی علیه السلام با حق... ۴۱

حسن و حسین علیهما السلام دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت... ۴۸

اُمّ ایمن از بهشتیان است... ۴۸

چرا ابوبکر شهادت شاهدان را نمی پذیرد؟... ۵۰

قرآن از پذیرش شهادت و گواهی امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن می گوید... ۵۳

چرا تکذیب علی علیه السلام و زهرا علیها السلام، و تصدیق جابر؟... ۵۵

بزرگان حدیث به یاری ابوبکر برمی خیزند... ۵۷

مطالبه فدک به عنوان ارث... ۶۰

بخش دوم: نقد و بررسی حدیث انحصاری... ۶۷

اقرار به منحصر بودن این سخن از ابوبکر... ۶۹

دیدگاه حدیث شناسان... ۷۰

دیدگاه اصولیون... ۷۱

دیدگاه متکلمان... ۷۵

- موضوعات محوری حدیث «لا نورث» ۷۸...  
 محور اول: چه کسی بیشتر به این حدیث نیاز داشت؟ ۷۸...  
 سه حدیث انحصاری ۸۰...  
 محور دوم: قرآن حدیث «لا نورث» را تکذیب می کند ۸۴...  
 محور سوم: تکذیب حدیث به وسیله علی علیه السلام و عباس ۸۷...  
 توجه به تحریف بخاری ۸۹...  
 محور چهارم: تکذیب عملی حدیث توسط عمر بن خطاب ۹۰...  
 اندیشه ای در روایت ۹۱...  
 روایات نقل شده و اضطراب علما ۹۳...  
 محور پنجم: مطالبه میراث توسط همسران پیامبر صلی الله علیه وآله ۹۵...  
 محور ششم: تکذیب گفتاری و رفتاری حدیث به وسیله ابوبکر ۹۸...  
 محور هفتم: تکذیب عملی عمر بن عبدالعزیز و دیگران ۱۰۵...  
 محور هشتم: تکذیب صریح حدیث توسط حافظ ابن خراش ۱۰۵...  
 نگاهی به شرح حال حافظ ابن خراش ۱۰۶...  
 دو نکته درباره حافظ ابن خراش ۱۰۹...  
**بخش سوم: نگاه فاطمه زهرا علیها السلام به غاصبین فدک ۱۱۳...**  
 روی برگرداندن زهرا سلام الله علیها از ابوبکر ۱۱۵...  
 حدیث ساختگی دیگر ۱۱۷...  
 خشم فاطمه علیها السلام همان خشم خداوند است ۱۱۹...  
**بخش چهارم: بررسی سه مورد مهم ۱۲۳...**  
 شیعه از زمین به زنان ارث نمی دهد ۱۲۵...  
 توضیح اشتباه ۱۲۶...  
 بررسی حدیث «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا...» ۱۲۸...  
 پاسخ به اشکال ۱۲۹...  
 چرا علی علیه السلام در دوران حکومتش فدک را پس نگرفت؟ ۱۳۶...  
 راز مطالبه فدک در دو عبارت ۱۳۸...  
 کتابنامه ۱۴۱...

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرآغاز

... آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای متان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد

پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نیامید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، - با توطئه هایی از پیش مهیا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شُک و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرُزبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و ... همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در

مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین

واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّة الله الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين المعصومين ولعنة الله على أعدائهم  
أجمعين من الأولين والآخرين

پیش گفتار

چندی پیش، از طریق اینترنت نامه ای از يك دانشور اهل سنت را دریافت کردم که در ضمن آن نامه از این جانب درباره ماجرای فدک درخواست گفت و گو کرده بود. وی در بخشی از نامه خود چنین نوشته بود:

... به شرط آن که ماجرای فدک را تنها از منظری که شایسته آن است بنگریم و آن را با معیار احساس و عاطفه - که شایستگی قضاوت بین دو مدعی را ندارد - نسنجیم، بلکه نگرشی اندیشمندانه بر آن داشته باشیم و با دیده انسان با انصافی که بر احساس خود گردن نمی نهد، آن را نظاره کنیم و نگاه خویش را سوی حق بداریم، و آن را بپذیریم، در نزد هر که باشد. البته بایستی این نگرش در پرتو منابع موثق و اخبار معتبر اهل سنت باشد.

وی در بخش دیگری از نامه نوشته بود:

بایسته است که در این گفت و گو بی طرف و آزاداندیش باشیم و حقایق را آن گونه که هست و با بی طرفی تمام بیان کنیم؛ مانند هر مشکل دیگری که بین دو شخص به وجود می آید و نگاهی بر اساس معیارهای صحیح را می طلبد، تا به واقعیت و حقیقت دست یازیده شود.

پرسش های مطرح شده

این دانشور سنتی در بخشی از نامه خود پرسش هایی را مطرح نموده بود که چکیده آن ها چنین است:

۱ - چرا ماجرای فدک این همه مورد توجه علمای شیعه قرار گرفته و حال آن که در تاریخ اسلام موضوعات شبیه به آن به فراوانی یافت می شود؟... آنان در پس این همه تلاش و توجه در پی یافتن چه چیزی هستند؟

۲ - ادعای زهرا در این ماجرا چند گونه است: گاهی مدعی شده که فدک بخشیده پیامبر صلی الله علیه وآله<sup>(۳)</sup> است و گاه ادعا نموده که فدک ارث است. علت این گونه ادعاها چیست؟ و چگونه می توان همه آن ها را با هم توجیه نمود؟

۳ - با آن که علی [علیه السلام] را محترم می شماریم، ولی او همسر زهرا [علیها السلام] است و گواهی او در این ماجرا - که شهادت يك نفر به تنهایی است - دلیل کافی نخواهد بود.

۴ - بی تردید ابوبکر به گوش خود شنیده بود که پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ وَمَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ.

ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم و آن چه از ما بر جا می ماند صدقه است.

از این رو بر او لازم بوده که به فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله عمل کند، و لذا فرق نمی کند که مدعی ارث پیامبر، دختر او باشد یا شخصی دیگر؟

۵ - حقیقت آن است که زهرا [علیها السلام] زنی همانند دیگر زنان و بشری مانند دیگران بوده است که گاه خوشنود می شود و گاه خشم می گیرد؛ حال چه می شود اگر به سبب واگذار نشدن فدک به او، بر ابوبکر خشم گرفته باشد؟

۶ - در برخی روایات ما آمده است: کسی که بر جنازه زهرا [علیها السلام] نماز خوانده، ابوبکر بوده و این موضوع نشانه خوشنودی او از ابوبکر است.

۷ - شیعیان چیزی از ملك به عنوان ارث به زن نمی دهند، چنان که این موضوع در روایات آنان نیز مطرح شده است.

۸ - کلینی در کتاب کافی از ابو عبدالله [امام صادق علیه السلام] نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

وَأَنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا... .

---

(۳) علی رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابترا) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.



به راستی که علما و دانشمندان از پیامبران ارث می برند، همانا پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی گذارند....

۹ - اگر در این ماجرا حق با زهرا [علیها السلام] بوده است، پس چرا هنگامی که علی [علیه السلام] به حکومت رسید فدک را باز پس نگرفت؟

### مبانی پاسخ گویی

در پاسخ به موارد مطرح شده، این گونه نوشتم: بر هر پژوهشگر آزاداندیش و منصف، روشن و آشکار است که علمای شیعه دوازده امامی همواره با شرح صدر از هر پرسش و پژوهشی در مورد اندیشه و اعتقاد شیعه، که در ورای آن دست یازیدن به حق و پرده افکندن از چهره حقیقت بوده است، استقبال نموده اند.

آنان پیوسته در گفت و گوها و مناظره ها خود را به حفظ شوون و آداب بحث و مناظره متعهد دانسته اند و جز با استناد به شواهد روشن و استوار، و برگرفته از دلایل مورد اتفاق دو طرف و یا اخبار موجود در مصادر و منابع قرون نخست و مورد اعتماد طرف مقابل سخن نرانده اند.

بدیهی است که در این بحث نیز با وجود حساسیت و اهمیت بسیارش، همین شیوه و سیره، آشکار و هویدا خواهد بود. به طور کلی پاسخ ما در چهار بخش بیان می گردد:

بخش یکم: نگاهی کوتاه به ماجرای فدک

بخش دوم: نقد و بررسی حدیث انحصاری

بخش سوم: نگاه فاطمه زهرا علیها السلام به غاصبین فدک

بخش چهارم: بررسی سه مورد مهم

از خداوند می خواهم که به حق محمد و خاندان مطهرش علیهم السلام مؤمنان را با این بحث سود بخشد و آن را وسیله ای برای کسانی که شایسته هدایت هستند قرار دهد.

بخش یکم

نگاه کوتاه

به ماجرای فدک

علت توجه خاص به مسائل مربوط به حضرت زهرا علیها السلام

بررسی مسائل صدر اسلام به طور عام، و مسائل مربوط به پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله، حضرت زهرا علیها السلام به طور خاص همواره مورد اهتمام بزرگان علمای امامیه بوده و هست، و البته ماجرای فدک از حساس ترین آن هاست.

حساسیت و اهتمام ویژه ما به قضایا و مسائل مربوط به حضرت زهرا علیها السلام به دو علت است:  
**نخست:** به سبب یقینی بودن عصمت آن حضرت به استناد کتاب خدا و سنت رسول او، و نیز جایگاه و منزلت آن بانوی بزرگوار در پیشگاه خدا، پیامبر صلی الله علیه وآله و مؤمنان.

**دوم:** ارتباط جدی و تنگاتنگ قضایای ایشان با مسئله امامت و خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله.

بسیار واضح است که توجه خاص آن بانو و ائمه اهل البیت علیهم السلام و شیعیان ایشان از همان روز نخست به این ماجرا، از آن رو نبوده که سرزمین فدک در آن زمان باغ و بستانی بوده و ارزش اقتصادی در خور توجه و محصولات زراعی بسیار از آن به دست می آمده، بلکه هدف از این اهتمام، آشکار نمودن موضوع دیگری است که با اصل و اساس دین و رویکرد مسلمانان تا روز رستاخیز بستگی دارد.

ولی خواسته شما در این پژوهش این است که گفت و گو با قطع نظر از جایگاه و منزلت زهرا بتول علیها السلام انجام شود و گفته ای که:

بایستی در این موضوع بی طرفانه عمل نماییم و فراموش کنیم که مدعی این ماجرا زنی است که چون دختر پیامبر ماست، ما او را دوست می داریم و بزرگش می شماریم و نزد ما و خدای متعال جایگاه و شأنی خاص دارد؛ همچنین فراموش کنیم که طرف مقابل او ابوبکر است که دشمن شیعه است و تا هنگامی که دشمن به شمار آید تمام بدی ها در او و تمام خطاها در اندیشه و نظر اوست؛ بلکه فقط بایسته است بگوییم: کلام و کردار محمد صلی الله علیه وآله برتر از گفتار و رفتار همگان است و بس... .

آری باید به این مسئله «بی طرفانه» نگاه کنیم و «باید فراموش کنیم که مدعی این ماجرا زنی است که ما او را دوست می داریم و بزرگش می شماریم» و او جایگاهی خاص دارد. همچنین باید موقعیت جغرافیایی، مساحت، عایدات و دیگر خصوصیات «فدک» را نیز فراموش کنیم.

اما در مورد ارتباط این موضوع با مسئله امامت و ولایت و با توجه به این دید، نمی توان چند نکته را نادیده گرفت و باید آن ها را در نظر داشت. اکنون ما به اختصار این مطلب را توضیح می دهیم.

#### ارتباط ماجرای فدک با امامت

همان گونه که اشاره شد، قضیه فدک ارتباط تنگاتنگی با مسئله امامت دارد. از این رو دانشمندان اسلامی در طول تاریخ به این موضوع عنایت داشتند. به عنوان نمونه چند مورد را می آوریم:

۱ - نویسنده کتاب شرح المواقف در این زمینه چنین می نگارد:

فصل چهارم درباره امام به حق پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله است. از نظر ما امام به حق پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر است و از نظر شیعه علی رضی الله عنه. ما بر عقیده خود دو دلیل داریم: نخست آن که راه اثبات امامت یا کلام خدا و سخن صریحی است که از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باشد و یا اجماع و اتفاق نظر بر بیعت. سخن صریحی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله [در مورد امامت ابوبکر] وجود ندارد، چنان که خواهد آمد، ولی هیچ اتفاق نظری نیز از جانب امت پیامبر جز بر ابوبکر یافت نمی شود...<sup>(۴)</sup>.

بسیار واضح است که شریف جرجانی در این استدلال، به نبود هر گونه سخن صریح و بیان آشکار از سوی خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر امامت ابوبکر اعتراف دارد. وی تنها دلیل بر امامت ابوبکر را اجماع و اتفاق نظر امت می داند.

۲ - همچنین وی در جای دیگری از شرح المواقف چنین می نویسد:

فصل دوم درباره شروط امامت است.

عموم علمای ما بر این باورند که کسی اهلیت و استحقاق امامت را دارد که در اصول و فروع دین مجتهد باشد تا بتواند امور دین را برپا دارد و قادر باشد که اقامه حجت نموده و شبهات وارده بر عقاید دینی را حل کند... همچنین بایستی شجاع باشد تا قدرت بر دفاع و حمایت از حوزه دین و حفظ حریم اسلام را با ثبات قدم در نبردها داشته باشد... .

همچنین امام باید عادل باشد تا بر کسی ستم روا ندارد، چرا که گاهی فاسق، اموال مردم را برای اهداف شخصی به کار می گیرد و حقوق دیگران را تباہ می سازد؛ و نیز امام باید عاقل باشد تا صلاحیت تصرف در امور شرعی و کشورداری را داشته باشد؛ و نیز امام باید بالغ باشد که عقل بچگی راه به جایی نبرد... .

این صفات هشتگانه یا پنجگانه، شروط معتبر امامت هستند که از طریق اجماع و اتفاق نظر علما به اثبات رسیده است<sup>(۵)</sup>.

آن سان که روشن است وی در این سخن نیز تصریح کرده است که شرط امامت علم و عدالت است و... البتّه این شروط با اتفاق نظر علما به اثبات رسیده است...؛ هر چند بهتر است که شرط شجاعت در امام و «با ثبات قدم در نبردها بودن» را از شرایط امامت - که شریف جرجانی بدان اشاره نموده است - به فراموشی بسپاریم و حال و روز ابوبکر در جنگ احد<sup>(۶)</sup>، خیبر<sup>(۷)</sup> و... را یادآور نشویم<sup>(۸)</sup>!!

بخشش فدک به فاطمه علیها السلام به وسیله پیامبر صلی الله علیه وآله

آن چه به روشنی از روایات برمی آید این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فدک را در حالی به فاطمه علیها السلام بخشیده که ملک شخصی خودش بوده است؛ زیرا فدک زمینی نبوده که با تازاندن اسب و شتر و با جنگ و نبرد به دست آمده باشد.

در این جا دو ادّعا وجود دارد:

#### ادعای نخست

هر چیزی که این گونه به دست آمده باشد، ملک شخص پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود. و این يك حکم اسلامی است که همه علما و دانشمندان بیان کرده اند که اینک برای اثبات این مطلب به خلاصه ای از کلام قُرطبی در کتاب تفسیرش الجامع لأحكام القرآن بسنده می کنیم. در سوره حشر آمده است:

(وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)<sup>(۹)</sup>.

و آن چه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب] اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند، و خدا بر هر کاری تواناست.

قُرطبی در تفسیر این آیه می گوید:

---

(۵) شرح المواقف: ۸ / ۳۴۹ - ۳۵۰.

(۶) برای آگاهی از ماجرای ابوبکر در این جنگ می توانید روایت ابو داوود طیالسی، ابن سعد، طبرانی، ابن حبان، دارقطنی، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و دیگران را در کنز العمال: ۱۰ / ۴۲۴ حدیث ۳۰۰۲۵ ببینید.

(۷) برای آگاهی از ماجرای ابوبکر در جنگ خیبر به روایت احمد، ابن ابی شیبّه، بزار، طبری، حاکم، بیهقی، ضیاء مقدسی، هیثمی و دیگران در کنز العمال: ۱۰ / ۴۱۱ حدیث های ۳۰۱۱۷ - ۳۰۱۳۵ مراجعه کنید که روایات متعددی نقل کرده است.

(۸) شایان یادآوری است که ما در مقابل ترجمه عبارات مندرج در منابع اهل تسنن که محل تأمل و دقت نظر می باشند، علامت (!! ) را نهاده ایم.

(۹) سوره حشر: آیه ۶.

خدای تعالی می فرماید: (وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ) یعنی: آن چه را خداوند از اموال بنی نضیر به رسولش برگرداند (فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ) یعنی: و شما چهارپا بر آن نراندید.

واژه «ایجاف» مترادف «ایضاع» به معنای شتاب نمودن در حرکت و سواری با چهارپایان است، و مراد از چهارپا، شتر است.

می فرماید: شما برای به دست آوردن آن، هیچ سختی و زحمتی را تحمل نکرده اید، و به خاطر آن با جنگ و مشقت مواجه نشده اید مگر پیامبر صلی الله علیه وآله که بر شتری - بعضی گفته اند: بر الاغی پوشیده از لیف خرما - سوار شده و آن جا را بدون درگیری فتح کرده، آنان را پراکنده نموده و اموالشان را گرفته است. از این رو مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه وآله خواستند که آن اموال را بین آنان تقسیم کنند، اما این آیه نازل شد که: (وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ...).

به این ترتیب خداوند متعال اموال بنی نضیر را ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه وآله برشمرد و آن ها را در اختیار آن که خواسته بود قرار داد و پس از این اختصاص، پیامبر صلی الله علیه وآله آن اموال را میان مهاجران تقسیم نمود.

در صحیح مسلم از عمر این گونه نقل شده است:

اموال بنی نضیر از جمله اموالی بود که خداوند به پیامبرش برگرداند و از آن هایی بود که مسلمانان بر آن اسب و شتر نرانده بودند و به پیامبر صلی الله علیه وآله اختصاص داشت.

این روایت بیان می دارد که آن اموال به شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله تعلق داشته و اصحاب نصیبی از آن نداشته اند<sup>(۱۰)</sup>.

نکته مهم در این جا این است که آیه مبارکه ادّعی نخست ما را که همان کبرای قضیه است تأیید می کند، اگر چه بین مفسران این سخن به میان آمده که آیا اموال بنی نضیر این گونه بوده است یا نه؟ در سخن فخر رازی در تفسیر این آیه همین مسئله آمده، آن جا که ردّ این مطلب را از مفسران نقل کرده و فقط فدک را مصداق آیه مبارکه قرار داده است. در این صورت ادّعی دوم به اثبات می رسد.

## ادّعی دوم

اکنون برای اثبات ادّعی دوم متن عبارت فخر رازی را نقل می نماییم؛ وی می نویسد:

---

(۱۰) تفسیر قرطبی، الجامع لأحكام القرآن: ۹، الجزء ۱۸، ص ۹ - ۱۰.

در تفسیر آیه مورد بحث این پرسش مطرح است که: اموال بنی نضیر بعد از جنگ و نبرد به دست آمده است، زیرا آنان مدتی را در محاصره به سر برده و جنگیده اند و کشته داده اند آن گاه بر ترك سرزمین خود مصالحه کرده اند. از این رو لازم است که آن اموال غنیمت به شمار آید نه جزء اموال فیء.

در پاسخ به این پرسش مفسران دو وجه را بیان نموده اند:

۱ - این آیه درباره آبادی های بنی نضیر نازل نشده است، چرا که به وسیله مسلمانان بر آن ها اسب و شتر تازانده شد و آنان مدتی را در محاصره رسول خدا صلی الله علیه وآله و مسلمانان بودند، لذا شاید این آیه درباره فدک نازل شده است، زیرا ساکنان فدک سرزمین خود را ترك نمودند و آبادی ها و دیگر اموال آن ها بدون جنگ و نبرد در اختیار رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار گرفت...<sup>(۱۱)</sup>.

کوتاه سخن آن که هر آن چه بدون نبرد و ستیز و به صورت مصالحه در اختیار رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار گرفته، ملک شخصی ایشان بوده و فدک نیز از این قبیل است؛ همچنان که رازی به نقل از مفسران بدان تصریح کرده است.

البته به این مطلب در سخنان بسیاری دیگر از بزرگان اهل تسنن از جمله حدیث نگاران و مغازی نویسانی مانند زُهری و ابن اسحاق - چنان که از جوهری نقل شده است -<sup>(۱۲)</sup> و مورخان و جغرافی نویسان مانند یاقوت حموی تصریح شده است.

یاقوت حموی درباره فدک چنین می نویسد:

در منطقه حجاز روستایی است که از آن جا تا مدینه دو یا سه روز راه است. خداوند این روستا را در سال هفتم بدون نبرد و به صورت فیء در اختیار پیامبرش قرار داد. این ماجرا هنگامی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به خیبر رفته و قلعه های آن را فتح نمود. فقط سه قلعه باقی ماند تا آن که حضرتش با محاصره کار را بر آنان سخت کرد.

آنان پیکی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستادند و درخواست نمودند که پیامبر صلی الله علیه وآله آن ها را به حال خودشان واگذارد تا سرزمین خود را ترك کنند. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز با آنان چنین رفتار کرد.

این خبر به اهالی فدک رسید، آنان نیز پیکی به جانب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرستادند و درخواست کردند که با پذیرفتن نصف محصولات و اموالشان با آنان مصالحه کند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این مصالحه را پذیرفت. از این رو بر آن جا هیچ اسب و شتری تازانده نشد و فدک به شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله تعلق گرفت.

---

(۱۱) التفسیر الکبیر: ۱۵ / ۲۸۴.

(۱۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۰.

در آن جا چشمه ای جوشان و درختان نخل بسیاری است. این همان جا است که فاطمه رضی الله عنها در مورد آن به ابوبکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را به او بخشیده است. ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد: بر این مطلب شاهد می خواهم.

البته این ماجرا خود قصه جداگانه ای دارد، تا آن که پس از ابوبکر عمر بن خطاب حکومت را به دست گرفت و سرزمین هایی فتح شد و مسلمانان گشایشی یافتند و توانگر شدند، و عمر به اجتهاد خود تصمیم گرفت که آن را به ورثه رسول خدا صلی الله علیه وآله باز گرداند. ولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عباس بن عبدالمطلب بر سر آن اختلاف پیدا کردند.

علی می گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله آن را در زمان حیاتش برای فاطمه علیها السلام قرار داده است، اما عباس این سخن را نمی پذیرفت و می گفت: این ملک رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و من وارث او هستم.

آنان اختلاف خود را نزد عمر بردند و او از حکم و داوری بین آن دو خودداری کرد و گفت: شما دو نفر خودتان شأن و موقعیت خود را بهتر می دانید. من این مسئله را به خود شما واگذار می کنم.

سرانجام هنگامی که عمر بن عبدالعزیز حکومت را به دست گرفت نامه ای به فرماندار خود در مدینه نوشت و به او دستور داد که فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند...<sup>(۱۳)</sup>.

همچنین در مراد الاطلاع آمده است:

فدک روستایی است در حجاز که از آن جا تا مدینه دو یا سه روز راه است و خداوند آن را بدون نبرد به پیامبرش واگذار نموده است و در آن چشمه ای جوشان و... است<sup>(۱۴)</sup>.

آری، همان گونه که ملاحظه نمودید در سخن یاقوت حموی در مورد فدک آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «پیامبر در زمان حیاتش فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داده است».

همچنین از عباس نیز نقل کرده که آن جا ملک رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و من وارث او هستم.

این دو مطلب به حدیثی که مسلم در صحیح آورده اشاره دارد که در ادامه آن را نقل خواهیم کرد.

واضح است که نقل کننده قصد داشته است که به سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام و عباس استدلال کند که فدک ملک شخصی رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است، زیرا در غیر این صورت عباس نمی توانسته مدعی شود که از باب ارث بردن مستحق آن است.

به این ترتیب، از آن چه بیان داشتیم روشن شد که به دلالت کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله،

فدک ملک شخصی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده است و امیر مؤمنان و حضرت زهرا علیها السلام از آن رو آن را

(۱۳) معجم البلدان: ۴ / ۲۷۰ - ۲۷۱ شماره ۹۰۵۳.

(۱۴) مراد الاطلاع علی الأمانة والبقاع: ۳ / ۱۰۲۰.



مطالبه کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله «در زمان حیاتش آن را برای فاطمه علیها السلام قرار داده بود» و بدین گونه جای هیچ شك و تردیدی در این موضوع نمی ماند، نه در کبرای قضیه و نه در صغرای آن.

افزون بر این در روایات آمده است:

بخشش فدك از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت صدیقه کبری علیها السلام به فرمان خدای متعال بوده است... .

شهرستانی در کتاب ملل و نحل به این مطلب اشاره نموده است آن جا که می نویسد:

اختلاف ششم درباره فدك و ارث بردن از پیامبر صلی الله علیه وآله و ادّعی ارث بردن فاطمه علیها السلام و تمليك شدن آن در ادّعی دیگر اوست<sup>(۱۵)</sup>.

بنا بر این حضرت زهرا علیها السلام مدّعی بود که پیامبر صلی الله علیه وآله فدك را به او بخشیده است. این مطلب در منابع دیگر نیز مانند تفسیر رازی، الصواعق المحرقة، الرياض النضرة، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى و... آمده است.

البته ادّعی آن بانوی گرامی با دلایلی که حتّی از طریق اهل تسنن نیز می توان بر آن ارائه کرد به یقین صحیح است. زیرا هنگامی که از سوی خدای متعال این آیه شریفه نازل شد که:

(وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ)<sup>(۱۶)</sup>.

حق ذوی القربی را بپرداز.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فدك را به فاطمه علیها السلام عطا نمود... .

این موضوع را پیشوایان و حافظان نامدار حدیث اهل تسنن روایت نموده اند که از جمله آنان می توان افرادی را نام برد:

ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۱)

ابویعلی موصلی (متوفای ۳۰۷)

ابن ابی حاتم رازی (متوفای ۳۲۷)

ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰)

حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)

ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰)

ابن نجّار بغدادی (متوفای ۶۴۳)

(۱۵) الملل والنحل: ۱ / ۱۳.

(۱۶) سوره اسراء: آیه ۲۶.

نورالدین هیثمی (متوفای ۸۰۷)

شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸)

جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)

علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) و جمعی دیگر<sup>(۱۷)</sup>.

بنا بر آن چه بیان شد، تا این جا سه موضوع ثابت شد:

۱ - رسول خدا صلی الله علیه وآله فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیده است.

۲ - این بخشش به فرمان خدای متعال بوده است.

۳ - ابوبکر فدک را به زور و اکراه از فاطمه علیها السلام گرفته است.

آری، از این روست که افرادی مانند نویسنده کتاب الصواعق المحرقة این ماجرا را قطعی دانسته و نوشته

است:

إِنَّ أبا بکر انتزع من فاطمة فدکاً.

به راستی ابوبکر فدک را به زور از فاطمه علیها السلام گرفت<sup>(۱۸)</sup>.

همچنین تفتازانی هنگامی که موضوع بازگرداندن فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام توسط عمر بن

عبدالعزیز نقل می کند - که در ادامه روایتش را نقل خواهیم کرد - می نویسد:

ثم ردها عمر بن عبدالعزیز أيام خلافته إلى ما كانت عليه.

آن گاه عمر بن عبدالعزیز در روزگار حکومتش فدک را به آنان که تعلق داشت بازگرداند<sup>(۱۹)</sup>.

تا این جا روشن شد که:

حضرت زهرا علیها السلام مالک و صاحب ید بر فدک بوده و در این موضوع هیچ معترضی نداشته است، بلکه تنها

ابوبکر شاکي این ماجرا

بوده و او نیز این ملک شخصی را از دست مالک آن به ستم ستانده، و باید بر این کردار خود دلیل اقامه کند.

**مطالبه فدک و ارائه دلیل**

نویسنده نامه در فرازی دیگر می نویسد:

ما به جهتی دیگر نمی توانیم این مطلب را از او (یعنی حضرت زهرا علیها السلام) بپذیریم، و آن جهت لزوم

عدالت بین فرزندان است.

(۱۷) الدر المنثور: ۵ / ۲۷۳، مجمع الزوائد: ۷ / ۴۹، میزان الاعتدال: ۲ / ۲۸۸، کنز العمال: ۳ / ۷۶۷.

(۱۸) الصواعق المحرقة: ۳۱.

(۱۹) شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۹.

در پاسخ به این بخش از نامه کافی است بگوییم که این سخن اعتراض به رسول خدا صلی الله علیه وآله است در آن چه فرموده و انجام داده؛ چرا که روایات و اخبار بسیاری دلالت دارند بر این که آن حضرت صلی الله علیه وآله این کار را به پیروی از کلام خدای متعال که می فرماید: (وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)<sup>(۲۰)</sup> انجام داده است، چنان که دانستید.

افزون بر این، باید گفت که این سخن، مشکل تصرف فدک توسط ابوبکر را حل نمی کند، زیرا به هر حال تصرف در ملک غیر است و همین موضوع بحث کنونی ماست: یعنی مطالبه فدک و ارائه دلیل.

هنگامی که فدک به وسیله ابوبکر تصرف شد، حضرت زهرا علیها السلام بر این رفتار اعتراض کرد و ملک خویش را طلب نمود. ابوبکر در پاسخ، از ایشان شاهد و دلیل خواست تا ثابت شود که فدک ملک شخصی و عطای پدر بزرگوار ایشان است (!!).

بدیهی است که در احکام اسلام - در فقه تمام فرق و مذاهب آن - بیان شده است که از کسی که ملکی در اختیار اوست دلیل و شاهد طلب نمی شود، بلکه ارائه دلیل بر آن کسی لازم است که خلاف آن ملکیت را ادعا می کند.

این موضوع چنان روشن است که حتی کسانی که اندکی از تعالیم شریعت اسلام را آموخته اند نیز آن را می دانند. از این رو اگر ابوبکر این حکم را می دانسته و خلاف آن عمل کرده است «ظالم» و اگر نمی دانسته «جاهل» است... .

البته پیش از این بیان شد که به اتفاق همه دانشمندان کسی که ظالم و یا جاهل باشد هرگز شایستگی امامت را ندارد. پس با کمال بی طرفی ملاحظه می کنید که چگونه مسئله فدک به امامت مسلمین ارتباط دارد! با این حال، آن بانو به عنوان شاهد امیر مؤمنان علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و اُمّ ایمن را نزد ابوبکر آورد تا آنان گواهی دهند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فدک را به آن گرامی بخشیده است... .

البته این قضیه در روایت ابو سعید خدری و ابن عباس - چنان که در مصادر عامه آمده - نیز نقل شده است<sup>(۲۱)</sup>.

آری فقط اینان بودند که به چشم خود دیدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیده است، زیرا آن حضرت این بخشش را در منزل آن بانو و در حضور این گرامیان انجام داده بود، نه در مسجد و در میان مردم.

#### جایگاه شاهدان مسئله فدک

همگامی و همراهی علی علیه السلام با حق

(۲۰) سوره اسراء: آیه ۲۶.

(۲۱) الدر المنثور: ۵ / ۲۷۳ و ۲۷۴.

از جمله احادیث قطعی که درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده این حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است:

**علي مع الحق والحق مع علي... .**

علی با حق است و حق با علی است.

این حدیث از روایات قطعی است که بیش از بیست تن از صحابه آن را روایت کرده اند، از جمله: امیر مؤمنان علی علیه السلام، ابوبکر، ابودر، عمار، عبدالله بن عباس، ابو سعید خدری، سلمان، ابو ایوب انصاری، جابر بن عبدالله، سعد بن ابی وقاص، عایشه، ام سلمه و... .

این حدیث را بیش از یکصد نفر از حافظان، عالمان و محدثان اهل تسنن آورده اند که برخی از نامداران و موثقین آن ها در نظر اهل تسنن عبارتند از:

۱ - **ترمذی** با سند خود از امیر مؤمنان علی علیه السلام این گونه نقل می کند که علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در سخنی فرمود:

**رحم الله علياً، اللهم أدر الحق معه حيث دار.**

رحمت خداوند بر علی باد، خداوندا! حق را بر گرد علی قرار ده هر جا که هست<sup>(۲۲)</sup>.

۲ - **حاکم نیشابوری** این حدیث را با سند خود روایت نموده است. وی پس از نقل آن می گوید:

این حدیث با شرط مسلم صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند<sup>(۲۳)</sup>.

همچنین با سند خود نقل می کند که عمره دختر عبدالرحمان می گوید:

هنگامی که علی علیه السلام قصد عزیمت به بصره را داشت به منزل ام سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه وآله آمد تا با او وداع کند.

ام سلمه به او گفت: در سایه حفظ و حمایت خداوند به سفر برو. سوگند به خدا! که یقیناً تو بر حق هستی و حق با توست؛ و اگر [فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله] نبود و دوست نمی دارم فرمان خدا و رسولش را سرپیچی کنم - زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را امر فرموده در خانه هایمان بمانیم - به طور حتم همراه تو می آیم، اما به خدا سوگند! کسی را که برتر و عزیزتر از جان من است، پسر عمر را همراه تو خواهم فرستاد.

حاکم پس از نقل این حدیث - که سومین حدیث در این مورد است - می نویسد:

همه این احادیث با شرط مسلم و بخاری صحیح هستند، گرچه هیچ يك این احادیث را نقل نکرده اند<sup>(۲۴)</sup>.

(۲۲) صحیح ترمذی: ۵ / ۵۹۲ حدیث ۳۷۱۴.

(۲۳) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۴ و ۱۳۵ حدیث ۴۶۲۹.

البته ذهنی نیز در این مورد با حاکم هم نظر است.

۳ - ابویعلی این حدیث را از ابوسعید خُدَری این گونه نقل کرده است:

همراه عده ای از مهاجران و انصار در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله و در نزد ایشان بودیم که فرمود:

**ألا أخبرکم بخیارکم؟**

آیا به شما خبر بدهم که بهترین شما چه کسانی هستید؟

پاسخ دادند: آری.

فرمود:

**الموفون، المطیبون، إنَّ الله يحبُّ الحفی التقی.**

وفا کنندگان به عهد و پاکیزگان. همانا خداوند تقوا پیشه گانِ نکته سنج را دوست می دارد.

ابو سعید می گوید: در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جا عبور کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله

فرمود:

**الحق مع ذا، الحق مع ذا.**

حق با این شخص است، حق با این شخص است<sup>(۲۵)</sup>.

۴ - بزار نیز این حدیث را نقل کرده است. وی می گوید که سعد بن ابی وقاص در ضمن صحبت با معاویه

به وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

**علی مع الحق.**

علی با حق است.

یا حضرتش فرمود:

**الحق مع علی حیث کان.**

حق با علی است هر گونه که باشد.

معاویه پرسید: چه کسی این سخن را از پیامبر شنیده است؟

سعد پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه وآله این سخن را در خانه اُمّ سَلَمَه فرموده است.

پس معاویه شخصی را نزد اُمّ سَلَمَه فرستاد و این موضوع را از وی پرسید.

او در پاسخ گفته بود: آری، این سخن را پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در خانه من فرمود...<sup>(۲۶)</sup>.

۵ - طبرانی نیز نقل کرده که اُمّ سَلَمَه همواره می گفت:

---

(۲۴) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹ حدیث ۶۱۱.

(۲۵) مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۴.

(۲۶) مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۵.

علی بر حق است، هر که از او پیروی کرد از حق پیروی کرده و هر که او را رها نموده حق را ترک کرده است، این پیمانی است که پیش از این گرفته شده است<sup>(۲۷)</sup>.

۶ - خطیب بغدادی نیز با سند خود این حدیث را این گونه نقل کرده است: ابو ثابت مولا ابی ذر می گوید:

روزی به نزد اُمّ سَلَمَه رفتم و او را دیدم که علی علیه السلام را یاد می کند و می گرید و می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

**علي مع الحق والحق مع علي ولن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض يوم القيامة.**

علی با حق است و حق با علی است و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که روز رستاخیز کنار حوض بر من وارد شوند<sup>(۲۸)</sup>.

۷ - ابن عساکر نیز با سند خویش مانند همین ماجرا را از ابو ثابت نقل کرده است<sup>(۲۹)</sup>.

۸ - زمخشری نیز همین حدیث را همراه با عبارات مهمی افزون بر نقل خطیب بغدادی روایت نموده است. وی چنین می نگارد:

ابو ثابت از اُمّ سَلَمَه اجازه ورود خواست. اُمّ سَلَمَه اجازه داد و گفت: خوش آمدی ابو ثابت!

سپس ادامه می دهد: ای ابو ثابت! هنگامی که دل ها به سوی خواستگاه های خود رو کرد دل تو به کدام سو متمایل شد؟

ابو ثابت پاسخ داد: در پی علی بود.

اُمّ سَلَمَه گفت: توفیق یافته ای. سوگند به آن که جانم در دست قدرت اوست! از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

**علي مع الحق والقرآن، والحق والقرآن مع علي، ولن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض.**

علی با حق و با قرآن است، و حق و قرآن با علی هستند و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض بر من وارد شوند<sup>(۳۰)</sup>.

با توجه به حدیث اخیر می توان گفت که این دو حدیث یکی است:

**«علي مع الحق والحق مع علي».**

---

(۲۷) مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴ بخش «الحق مع علی علیه السلام».

(۲۸) تاریخ بغداد: ۱۴ / ۳۲۰ شماره ۷۶۴۳.

(۲۹) تاریخ دمشق: ۴۲ / ۴۴۹.

(۳۰) ربیع الإبرار: ۱ / ۸۲۸ و ۸۲۹.

## و «علي مع القرآن والقرآن مع علي».

همچنین می توان گفت که هر يك از این دو حدیث عبارت دیگری از آن یکی است. البته حدیث دوم را بسیاری از پیشوایان اهل تسنن نقل نموده اند که از جمله ایشان حاکم نیشابوری و ذهبی هستند که هر دو آن را صحیح دانسته اند<sup>(۳۱)</sup>.

### حسن و حسین علیهما السلام دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت

درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام همین بس که از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است:

### الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة.

حسن و حسین دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت هستند<sup>(۳۲)</sup>.

### أُمّ ایمن از بهشتیان است

در مورد أُمّ ایمن همین نکته کافی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله بهشتی بودن او را گواهی داده است، چنان که ابن سعد با اسناد خود از سُفیان بن عقبه این گونه نقل می کند:

أُمّ ایمن نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله خوش رفتار و مهربان بود و به کارهای ایشان رسیدگی می کرد. روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره او فرمود:

### من سرّه أن یتزوّج امرأة من أهل الجنة فلیتزوّج أُمّ ایمن.

هر که خوش داد که زنی از بهشتیان را به همسری برگزیند با أُمّ ایمن ازدواج کند.

پس زید بن حارثه با او ازدواج کرد و او اسامه را به دنیا آورد<sup>(۳۳)</sup>.

این روایت را ابن حجر نیز به هنگام معرفی أُمّ ایمن، از همین راوی نقل کرده است<sup>(۳۴)</sup>.

البته باید تمام این ها را به فراموشی بسپاریم... چنان که نویسنده نامه خواسته است... .

---

(۳۱) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴ ح ۶۶۲۸.

(۳۲) سنن ترمذی: ۵ / ۶۱۴ حدیث ۳۷۶۸، الخصائص، نسایی: ۹۹ حدیث ۱۲۴، مسند احمد: ۳ / ۳، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۸۲ حدیث های ۴۷۷۸،

۴۷۷۹ و ۴۷۸۰، المعجم الكبير طبرانی: ۳ / ۳۵ حدیث ۲۶۰۵، المعجم الاوسط طبرانی: ۱ / ۱۷۳ حدیث ۳۶۸، مسند ابو یعلی: ۲ / ۳۵۹ حدیث

۱۱۶۹، المصنّف: ۷ / ۵۱۲ حدیث ۲، سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۴ حدیث ۱۱۸، حلیة الاولیاء: ۴ / ۱۳۹ حدیث ۲۰۶، الاحسان: ۹ / ۵۵ حدیث ۱۱۸،

مشکل الآثار طحاوی: ۲ / ۲۶۹ حدیث ۲۱۰۳، شرح السنه بغوی: ۸ / ۱۰۴ حدیث ۳۹۳۵ و... .

(۳۳) الطبقات الكبرى: ۱۰ / ۲۱۳ حدیث ۱۱۸۹۹.

(۳۴) الإصابه: ۸ / ۱۷۲ شماره ۱۱۸۹۹.

گفتنی است که تعداد زیادی از نامداران اهل سنت، به هنگام مطالبه حضرت زهرا علیها السلام سپس شهادت دادن امام علیه السلام و دیگران، حضور اُمّ ایمن را نزد ابوبکر گزارش کرده اند، از جمله: فخر رازی<sup>(۳۵)</sup>، ابن حجر مکی<sup>(۳۶)</sup>، حلبی شافعی<sup>(۳۷)</sup>، یاقوت حموی<sup>(۳۸)</sup>، سمهودی مدنی<sup>(۳۹)</sup>، قاضی ایجی و جرجانی<sup>(۴۰)</sup> و برخی دیگر. آنان به اتفاق گفته اند: ابوبکر گواهی و شهادت اهل بیت و اُمّ ایمن را نپذیرفت و آن را رد کرد.

#### چرا ابوبکر شهادت شاهدان را نمی پذیرد؟

اکنون بار دیگر ماجرا را با دقت مورد توجه قرار می دهیم. البته «باید بی طرف باشیم». می پرسیم: چرا ابوبکر شهادت آن ها را رد کرد؟ پاسخ این پرسش را در سخنان علما جست و جو می نمایم. سعدالدین تفتازانی به هنگام بیان ایرادهای وارده بر امامت ابوبکر می گوید: یکی دیگر از ایرادهای وارده این است که ابوبکر مانع تصرف فاطمه علیها السلام در فدک شد. فدک روستایی در نزدیک خیبر بود که

علی رغم این که فاطمه علیها السلام ادعا می کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله آن را به او بخشیده و واگذار نموده است علی علیه السلام و اُمّ ایمن نیز بر این موضوع گواهی دادند؛ ابوبکر سخن آنان را نپذیرفت، اما ادعای همسران پیامبر صلی الله علیه وآله درباره مالکیت خانه را بدون شاهد قبول کرد.

بدیهی است که این گونه ستم و روی گردانی از حق، شایسته امام و رهبر نیست. از همین رو عمر بن عبدالعزیز در دوران خلافتش فدک را از مروانیان ستانده و به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند.

آن گاه تفتازانی این اشکال را چنین پاسخ می دهد:

پاسخ این است که بر فرض که صحت و درستی ماجرا را بپذیریم، باز هم بر حاکم لازم نیست که شهادت یک مرد و یک زن را بپذیرد، گرچه فرض کنیم که ادعاکننده و شاهد، عصمت داشته باشند<sup>(۴۱)</sup>. شریف جرجانی نیز در این مورد می گوید:

شاید ابوبکر معتقد بود که برای حکم در این موضوع، شاهد و سوگند لازم نیست<sup>(۴۲)</sup>.

ما در پاسخ این دو نفر و کسانی که این گونه می اندیشند می گوییم:

---

(۳۵) التفسیر الکبیر: ۲۹ / ۲۸۴ - ۲۸۶.

(۳۶) الصواعق المحرقة: ۲۵.

(۳۷) السیرة الحلبیه: ۳ / ۴۸۶ - ۴۸۹.

(۳۸) معجم البلدان ۴ / ۲۷۰ - ۲۷۳ شماره ۹۰۵۳.

(۳۹) وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى: ۳ / ۹۹۵ شماره ۱۰۰۱.

(۴۰) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۶.

(۴۱) شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۸ و ۲۷۹.

(۴۲) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۶.



ما از عصمت ثابت شده و یقینی امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام نیز صرف نظر می‌کنیم، زیرا برخی از کسانی که به امامت ابوبکر معتقدند، در این موضوع تردید دارند، با این حال می‌گوییم:

ابوبکر می‌توانست تنها با شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این قضیه حکم کند، همچنان که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فقط با گواهی خزیمه بن ثابت حکم فرمود و او به «ذو الشهادتین» ملقب شد<sup>(۴۳)</sup>.

در مورد دیگر آن گرامی فقط با گواهی عبدالله بن عمر قضاوت نمود<sup>(۴۴)</sup>.

آیا مقام امیر مؤمنان علی علیه السلام از خزیمه و عبدالله بن عمر هم کمتر بود؟!

اگر ابوبکر در این مسئله از رسول خدا صلی الله علیه وآله پیروی

می‌کرد چه زیان می‌دید؟

دیگر این که بر طبق احکام قضاوت، ابوبکر می‌توانست علاوه بر شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام نیز سوگند بخواهد، همچنان که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله در ماجرای که فقط یک شاهد داشت، جبرئیل به نزد آن گرامی فرود آمد<sup>(۴۵)</sup> و حکم آورد که به همان یک شاهد و با سوگند دادن مدعی قضاوت نماید و ایشان نیز همان گونه حکم کرد<sup>(۴۶)</sup>. پس چرا ابوبکر این گونه عمل نکرد؟

قرآن از پذیرش شهادت و گواهی امیر مؤمنان علی علیه السلام

سخن می‌گوید

آری، آنان شهادت و گواهی امیر مؤمنان علی علیه السلام را نپذیرفتند، در حالی که خداوند سبحان شهادت و گواهی آن حضرت را به تنهایی پذیرفت.

جلال الدین سیوطی در تفسیر آیه شریفه ای که خدا می‌فرماید:

(أَقْمَنَ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ)<sup>(۴۷)</sup>.

آیا کسی که بی‌تنه ای از پروردگارش دارد و شهادی در پی دارد.

این گونه نقل می‌کند:

ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابو نعیم نقل کرده اند که علی ابن ابی طالب علیهما السلام فرمود:

(۴۳) سنن ابی داوود: ۳ / ۳۰۶ / ۳۰۷ حدیث ۳۶۰۷.

(۴۴) جامع الاصول: ۱۰ / ۱۸۷ / حدیث ۷۶۸۶. در این منبع آمده است: بخاری روایت می‌کند که مروان بن حکم همان فردی است که در داوری فقط شهادت عبدالله بن عمر را پذیرفت، نه پیامبر صلی الله علیه وآله.

(۴۵) کنز العمال: ۵ / ۵۸۵ / حدیث ۱۴۰۴۰.

(۴۶) جامع الاصول: ۱۰ / ۱۸۴ و ۱۸۵ / حدیث های ۷۶۸۱ - ۷۶۸۵. این حدیث را مالک، مسلم، ابو داوود و ترمذی نقل کرده اند.

(۴۷) سوره هود: آیه ۱۷.

ما من رجل من قريش إلا نزل فيه طائفة من القرآن.

هیچ مردی از قریش نیست مگر آن که چیزی از قرآن درباره اش نازل شده است.

شخصی پرسید: درباره خودت چه نازل شده است؟ فرمود:

**أما تقرأ سورة هود؟**

آیا سوره هود را نخوانده ای [که می فرماید]:

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ).

آیا کسی که بیته ای از پروردگارش دارد و شاهی در پی دارد؟

به راستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بیته پروردگارش بود و من شاهد او هستم.

ابن مردویه این روایت را به صورت دیگری نیز نقل کرده است:

علی علیه السلام فرمود:

**رسول الله صلی الله علیه وآله (عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ) وَأَنَا (شَاهِدٌ مِنْهُ).**

رسول خدا صلی الله علیه وآله (بیته ای از پروردگارش دارد) و من (شاهد آن هستم).

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ) مَنْ هَسْتُمْ و (وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) علی است<sup>(۴۸)</sup>.

آری، ابوبکر این گونه فاطمه زهرا و امیر مؤمنان علی علیهما السلام و دیگر شاهدان را تکذیب نمود....

**چرا تکذیب علی علیه السلام و زهرا علیها السلام، و تصدیق جابر؟**

به نگارنده نامه می گوئیم که اکنون پرسش دیگری مطرح می شود:

چگونه ابوبکر، علی و زهرا علیهما السلام را تکذیب می کند اما جابر بن عبدالله انصاری را تصدیق می نماید!؟

بخاری در صحیح خود از جابر بن عبدالله انصاری این گونه

آورده است:

**إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:**

**إِذَا أَقَىٰ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَثُوتَ لَكَ ثُمَّ حَثُوتَ لَكَ - ثَلَاثًا - .**

ماجرا از این قرار است که به هنگام رسیدن اموال بحرین نزد ابوبکر، جابر نیز حضور داشت. جابر رو به

ابوبکر کرد و گفت که پیامبر صلی الله علیه وآله به من فرمود: هنگامی که اموال بحرین را آوردند، سه مشت از آن

مال توست.

ابوبکر به او گفت: جلو بیا و هر مقدار به تو وعده داده اند بردار.

جابر بدون شاهد و فقط با ادّعا از بیت المال مسلمانان برداشت کرد<sup>(۴۹)</sup>.

پس چگونه است که ادّعی جابر بن عبدالله به تنهایی پذیرفته می شود، امّا ادّعی فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله که به گواهی آیه تطهیر و دیگر شواهد کتاب و سنّت، معصوم است و فدک نیز در دست اوست و شاهدانی مانند امیر مؤمنان، حسن و حسین علیهم السلام نیز دارد، پذیرفته نمی شود؟!

اگر از تمام این موارد نیز صرف نظر کنیم این اشکال مطرح

خواهد شد که جابر یک نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و فاطمه علیها السلام نیز فرد دیگری از صحابه بوده است؛ در این صورت آیا برای برخورد دوگانه ابوبکر، پاسخی عاقلانه و قابل قبول در پیشگاه خدا و رسولش یافت می شود؟

بزرگان حدیث به یاری ابوبکر برمی خیزند

حال، بینیم که بزرگان محققین اهل حدیث در دفاع از ابوبکر چه گفته اند:

کرمانی از طحاوی این گونه نقل کرده است:

امّا این که ابوبکر ادّعی جابر را تصدیق نمود از آن جهت بوده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده بود:

من کذب علیّ متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار.

هر کس به عمد سخن دروغی به من نسبت دهد، جایگاهش آتش خواهد بود.

روشن است که این وعده عذابی است که گمان نمی رود شخصی مانند جابر سوی آن برود<sup>(۵۰)</sup>.

ابن حجر عسقلانی نیز در این مورد می نویسد:

وجه این مسئله، در جواز پذیرش خبر واحد از یک صحابی عادل است، گرچه این خبر به نفع او بوده باشد،

زیرا ابوبکر از جابر شاهی بر ادّعایش نخواست<sup>(۵۱)</sup>.

عینی نیز پس از نقل سخن ابن حجر می نویسد:

ابوبکر از جابر شاهد نخواست، زیرا که او بر طبق کتاب و سنّت عادل است. خدا در قرآن فرموده است:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ<sup>(۵۲)</sup>.

شما بهترین اُمّتی بودید که به نفع انسان ها آفریده شده اید.

---

(۴۹) صحیح بخاری: ۳ / ۵۷ و ۵۸ کتاب الاجاره باب من تکفل عن میت دیناً... .

(۵۰) شرح کرمانی بر صحیح بخاری: ۱۰ / ۱۲۵.

(۵۱) فتح الباری: ۴ / ۵۵۹ حدیث ۲۲۹۶.

(۵۲) سوره آل عمران: آیه ۱۱۰.

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَكذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) <sup>(۵۳)</sup>.

و همین گونه شما را اُمت میانه ای قرار دادیم.

پس اگر شخصی مانند جابر از بهترین اُمت نباشد. پس چه کسی هست؟

در سُنّت، به سبب کلام پیامبر صلی الله علیه وآله که فرموده:

هر که از روی عمد به من دروغ نسبت دهد جایگاه او در آتش است.

و چنین کاری از يك مسلمان عادی نیز گمان نمی رود تا چه رسد به يك صحابی. اما اگر امروزه چنین

مسئله ای پیش آید جز با دلیل و شاهد پذیرفتنی نیست <sup>(۵۴)</sup>.

پس «بی طرف و منصف باشیم» و بگوییم: اگر این دو آیه نشانگر عدالت جابر باشد، به این دلیل که او از

صحابه است، پس به یقین نسبت به فاطمه زهرا علیها السلام نیز چنین خواهد بود.

و هر گاه این سخن صحیح باشد که «اگر شخصیتی همانند جابر از بهترین اُمت نباشد پس چه کسی

هست؟» به یقین این سخن در حق فاطمه زهرا علیها السلام نیز صحیح خواهد بود.

و هر گاه که در آن حدیث «وَعده عذاب است که گمان نمی رود شخصی مانند جابر سوی آن برود» به

یقین از شخصیتی مانند فاطمه زهرا علیها السلام نیز گمان نمی رود که سوی آن گام نهد.

و هر گاه که «چنین کاری حتی از يك مسلمان عادی نیز احتمال

نمی رود تا چه رسد به يك صحابی» پس فاطمه زهرا علیها السلام و جابر هر دو از آن منزّه و دور هستند.

سرانجام، چگونه است که نسبت دادن سخنی دروغ به پیامبر از جابر - بلکه از يك مسلمان عادی نیز -

گمان نمی رود، اما درباره فاطمه زهرا علیها السلام چنین نیست؟

پس «باید بی طرف باشیم» و اقرار کنیم که حق با آن بانوی مطهر علیها السلام بوده و بی گمان بر او ستم

شده است. از این رو بایسته است که بدانیم در ورای ماجرای فدک، مسائل دیگری مطرح بوده که از خود فدک

و قضایای آن با اهمیّت تر و بزرگ تر بوده است (!!).

#### مطالبه فدک به عنوان ارث

آری، سخن صدیقه طاهره علیها السلام پذیرفته نمی شود و شاهدان او نیز رد می شوند... و این برخورد بدان

معناست که فدک از جمله آن چیزهایی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر جا گذاشته است.

(۵۳) سوره بقره: آیه ۱۴۳.

(۵۴) عمدة القاری: ۶ / ۱۲۰ حدیث ۵.

پس اگر آن دلایل پذیرفته نشد، اکنون این حق فاطمه علیها السلام است که آن را به عنوان ارث پدری مطالبه کند، زیرا با نپذیرفتن سخن گذشته آن بانو آن سرزمین تا پایان عمر در تملک پیامبر صلی الله علیه وآله و پس از فوت جزء ماترک ایشان بوده است، و بی تردید آن چه از شخص فوت شده بر جا می ماند - از مملوکات و حقوق - از آن وارث او خواهد بود، و زهرا علیها السلام یگانه فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است. پس چرا باید از ارث پدرش محروم گردد؟ ابوبکر که بر ممانعت از این کار پافشاری داشت، برایش ممکن نبود که هیچ يك از این امور را انکار کند: - نه می توانست بگوید که فدک از آن آبادی هایی نیست که بدون نبرد ملک پیامبر صلی الله علیه وآله شده است.

- نه می توانست منکر شود که زهرا علیها السلام تنها فرزند پیامبر است.  
- و نه می توانست حق ارث آن بانو را از رسول خدا صلی الله علیه وآله انکار کند...  
با این حال، بر منع فدک از آن بانو مصمم بود. پس برای این کار چه باید می کرد؟  
حضرت زهرا علیها السلام به نزد ابوبکر آمد، در حالی که زبان حالش چنین بود:  
تو اقرار داری که فدک ملک پدرم بوده؟ اقرار داری که من تنها وارث او هستم؟ پس چرا بر آن دست گذاشتی با آن که می دانی آن جا اکنون به عنوان ارث، ملک من است؟  
حضرت زهرا علیها السلام رو به ابوبکر کرد و فرمود:

### یابن ابي قحافة! اترث اباك ولا ارث ابي؟

ای پسر ابو قحافه! آیا تو از پدر خویش ارث می بری، اما من از پدر خود ارث نمی برم؟  
این سخن در روایات شیعه و اهل تسنن در ضمن فرمایشات طولانی حضرت زهرا علیها السلام خطاب به انصار و گفت و گو با ابوبکر آمده است. استواری متن، این سخن را از پی گیری سند بی نیاز می کند؛ ولیکن طبیعی است که پیروان ابوبکر امثال این روایات را نقل نکنند؛ در عین حال ما آن را نزد عدّه ای از دانشمندان یافته ایم.

آن خطبه را احمد بن ابی طاهر بغدادی مشهور به ابن طیفور (متوفای ۲۸۰ هـ)<sup>(۵۰)</sup> در کتاب بلاغات النساء آورده است<sup>(۵۱)</sup>.

همچنین ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (متوفای ۳۲۳ هـ) در کتاب السقیفه و فدک آن را نقل کرده، آن گونه که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده و درباره وی گفته است:

(۵۰) شرح حال او را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد: ۴ / ۲۱۱ و ۲۱۲ شماره ۱۹۰۰ آورده و از او تمجید کرده است، شرح حال نویسان دیگر نیز

از ابن طیفور تمجید نموده اند.

(۵۱) ر.ک بلاغات النساء: ۵۸ .

ابوبکر جوهری دانشمند و محدّثی ادیب، موثق و پارسا است که محدّثین او را ستوده و آثارش را روایت کرده اند<sup>(۵۷)</sup>.

ابو عبیدالله محمّد بن عمران مرزبانی (متوفای ۳۸۴ هـ) نیز آن خطبه را با اسناد خویش از عروه و او از عایشه نقل کرده است، چنان که در الشافی فی الامامه و شرح نهج البلاغه آمده است<sup>(۵۸)</sup>.

احمد بن حنبل نیز حدیث یاد شده را با این عبارت نقل نموده است:  
آن بانو خطاب به ابوبکر گفت:

**أنت ورثت رسول الله صلى الله عليه وآله أم أهله؟!**

تو از رسول خدا صلی الله علیه وآله ارث می بری یا اهل او؟!  
او پاسخ داد: البتّه اهلیش<sup>(۵۹)</sup>.

حلبی نیز با این عبارت حدیث را نقل کرده است: در نقلی آمده است: فاطمه رضی الله تعالی عنها به ابوبکر گفت:

**من یرثک؟**

چه کسی از تو ارث می برد؟  
ابوبکر گفت: خانواده و فرزندانم.

فاطمه علیها السلام گفت:

**فمالي لا أرث أبي؟**

پس چرا من از پدرم ارث نمی برم؟

حلبی می نویسد: ابوبکر نامه فدک را برایش نوشت، در این هنگام عمر وارد شد و پرسید: این چیست؟  
ابوبکر پاسخ داد: نامه ای برای فاطمه درباره ارث پدرش نوشته ام؟

عمر گفت: برای مسلمانان چه خواهی داد؟ مگر نمی دانی که عرب علیه تو قیام کرده است؟<sup>(۶۰)</sup>

آن گاه عمر نامه را گرفت و آن را پاره کرد (!!)

این قضیه را بخاری و مسلم نیز از عایشه نقل کرده اند. عبارت بخاری چنین است: عایشه گوید:

**إنّ فاطمة علیها السلام بنت النبی صلی الله علیه وآله أرسلت إلى أبي بكر تسأله میراثها من رسول الله صلی الله علیه وآله، ممّا أفاء الله علیه بالمدينة وفدک وما بقي عن خمس خیر، فقال أبو بكر: إنّ رسول الله قال: «لا نورث ما**

(۵۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۰.

(۵۸) الشافی: ۴ / ۶۹ و ۷۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۴۹.

(۵۹) مسند احمد: ۱ / ۴.

(۶۰) سیره حلبیه: ۳ / ۴۸۸.

ترکناه صدقة»، إِمَّا يَأْكُل آل مُحَمَّد فِي هَذَا الْمَال،  
وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُعْطِرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ، وَلَأَعْلَمَنَّ فِيهَا بِمَا  
عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ.

فَأَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَهَجَرْتَهُ، فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تَوَفَّيْتُ،  
وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتُ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَمِمْ يُوْذَنُ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا...<sup>(٦١)</sup>.

فاطمه عليها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه وآله برای ابوبکر پیغام فرستاد و ارث خود را از رسول خدا صلی الله  
علیه وآله از آن چیزهایی که خداوند در مدینه به ایشان بخشیده بود و نیز باقی مانده خمس خبیر، مطالبه  
نمود.

ابوبکر به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله گفته است: «ما چیزی به ارث نمی گذاریم، آن چه از ما  
می ماند صدقه است». آل محمد فقط می توانند از آن مال استفاده کنند. به خدا سوگند! من صدقه  
رسول خدا صلی الله علیه وآله را از همان حال که در زمان حیاتش بوده هیچ تغییر نخواهم داد و درباره آن  
همان کاری را خواهم کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام می داد.

بدین وسیله ابوبکر از دادن حتی بخشی از آن ها به فاطمه عليها السلام خودداری کرد، و فاطمه عليها السلام نیز  
بر ابوبکر خشم گرفت و او را طرد کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.

فاطمه عليها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه زندگی کرد و هنگامی که فوت نمود، همسرش  
علی علیه السلام او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خود بر او نماز خواند، و تا وقتی فاطمه عليها  
السلام در قید حیات بود علی علیه السلام در بین مردم وجهه ای داشت، و چون از دنیا رفت مردم از او روی  
برگرداندند.

---

(٦١) صحیح بخاری: ٥ / ٨٢، کتاب المغازی، باب غزوه خبیر، صحیح مسلم: ٥ / ١٥٣، کتاب الجهاد والسير.

بجش دوم

نقد و بررسی

حدیث انحصاری



اقرار به منحصر بودن این سخن از ابوبکر

در این بخش نظر نویسنده نامه را به این نکته معطوف می‌داریم که حدیث «لا نورث» تنها از سوی ابوبکر نقل شده است و نه هیچ صحابی دیگر:

فقط ابوبکر گفته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ وَمَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ.

ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم و آن چه از ما می‌ماند صدقه است.

و تنها بودن ابوبکر را در نسبت دادن این کلام به رسول الله صلی الله علیه وآله حافظان و محدثان بزرگ اهل سنت تصریح نموده اند، کسانی مانند:

ابو القاسم بغوی (متوفای ۳۱۷)، ابوبکر شافعی (متوفای ۳۵۴)، ابن عساکر (متوفای ۵۷۱)، جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)، ابن حجر مکی (متوفای ۹۷۳) و متقی هندی (متوفای ۶۷۵).

دیدگاه حدیث شناسان

حافظ جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱) چنین می‌گوید:

ابو القاسم بغوی و ابوبکر شافعی در کتاب فوائد خود و همچنین ابن عساکر این گونه نقل کرده اند: عایشه می‌گوید: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت مسلمانان درباره میراث پیامبر صلی الله علیه وآله به اختلاف افتادند و هیچ کدام سخنی در این باره نمی‌دانستند.

ابوبکر گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ.

ما گروه پیامبران ارثی به جا نمی‌گذاریم آن چه از ما باقی می‌ماند، صدقه به شمار می‌آید<sup>(۶۲)</sup>.

ابن حجر مکی نیز در الصواعق می‌نویسد:

---

(۶۲) تاریخ الخلفاء: ۸۶ و ر.ک تاریخ دمشق: ۳۰ / ۳۱۱، در این منبع آمده است: «ما ترکنا».

مسلمانان درباره میراث پیامبر صلی الله علیه وآله به اختلاف افتادند و نزد هیچ کدام سخنی در این باره یافت نشد.

ابوبکر گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده ام که فرمود:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ<sup>(۶۳)</sup>.

متقی هندی نیز پس از نقل این روایت می گوید: این روایت را احمد، مسلم، ابی داوود، ابن جریر و بیهقی نقل کرده اند<sup>(۶۴)</sup>.

#### دیدگاه اصولیون

از طرفی دانشمندان بزرگ اصولی اهل تسنن نیز در مبحث خبر واحد، بر انفراد ابوبکر در نقل این سخن تصریح کرده اند و آن را از مهم ترین و مشهورترین روایاتی شمرده اند که صحابه به طور انفراد نقل کرده اند. اکنون متن عبارت برخی از آن ها را ملاحظه نمایید.

قاضی عضد الدین ایجی در شرح عبارت ابن حاجب که گفته است: عمل به خبر واحد عادل واجب است بر خلاف گفته کاشانی و... می گوید:

از نظر ما بسیاری از صحابه و تابعین بارها به چنین خبری عمل کرده اند و این کار مشهور و آشکار بوده و مخالفی نداشته است.

وی می افزاید: جواز پذیرفتن و معتقد شدن به خبر واحد، ثابت و واقع شده است... .

از جمله این موارد می توان موارد ذیل را برشمرد:

۱ - عمل کردن ابوبکر به خبری که مغیره درباره میراث جدّه (مادربزرگ) نقل کرد که عمر نیز بدان عمل کرد و... .

۲ - عمل کردن صحابه به روایاتی که ابوبکر نقل کرد و گفت:

- الْأُمَّةُ مِنْ قَرِيْشٍ.

- الْأَنْبِيَاءُ يَدْفِنُونَ حَيْثُ يَمُوتُونَ.

- نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ.

و روایات و موارد دیگری که نقل آن ها موجب طولانی شدن کلام خواهد گردید<sup>(۶۵)</sup>.

---

(۶۳) الصواعق المحرقة: ۱۹.

(۶۴) ر.ك كنز العمال: ۵ / ۶۰۴ حدیث ۱۴۰۹ به نقل از ابن سعد، احمد بن حنبل، بخاری، مسلم، ابی داوود، ابن الجارود، ابوعوانه، ابن حبان و

بيهقی و ۱۱ / ۲۰ حدیث ۳۰۴۵۸ به نقل از احمد بن حنبل و بیهقی.

فخر رازی نیز در بحث حجّیت خبر واحد به اجماع صحابه استدلال نموده، و پس از کلامی طولانی گفته است:

صحابه به روایتی که ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که «الأنبياء يدفنون حيث يموتون» و به روایت «الأئمة من قريش» و به روایت «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» عمل کرده اند...<sup>(۶۶)</sup>.

غزالی نیز در این باره اظهار نظر کرده است. وی می گوید:

ادّعی کسی که منکر خبر واحد است و آن را حجّت نمی داند در نهایت سستی است. به همین جهت ارث بردن فاطمه به دلیل نقل ابوبکر حدیث «نحن معاشر الأنبياء لا نورث...» رد شد<sup>(۶۷)</sup>.

آمدی نیز در این مورد سخنی دارد، وی در بحث حجّیت خبر واحد می نویسد:

دلیل این مطلب، خبرهایی است که در وقایع مختلف بی شماری از صحابه نقل شده، که همگی به اتفاق به خبر واحد عمل می کردند و وجوب را در آن لازم می دانستند، از جمله این موارد همان است که از ابوبکر نقل شده که وی به حدیثی که مغیره نقل نمود، عمل کرد؛ همچنین همه صحابه به روایت ابوبکر که: «الأئمة من قريش» و «الأنبياء يدفنون حيث يموتون» و «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة» عمل کرده اند<sup>(۶۸)</sup>.

علاء الدین بخاری در این باره می گوید:

اصحاب پیامبر به خبرهای واحد عمل می کردند و در موارد بی شماری به آن ها احتجاج می کرده اند و هیچ کس منکر این عمل نمی شده... از جمله این موارد عمل صحابه به آن حدیثی است که ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرد که حضرتش فرمود: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة»<sup>(۶۹)</sup>.

عبدالعلی انصاری نیز در این زمینه سخن گفته است. وی می گوید:

دلیل دوم بر نظر ما این است که صحابه بر وجوب عمل به خبر عدل اتفاق نظر داشته اند. از جمله موارد آن، عمل کردن صحابه به حدیثی است که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر نقل کرد که «الأئمة من قريش» و «نحن معاشر الأنبياء لا نورث...»<sup>(۷۰)</sup>.

نظام الدین انصاری در بحث وجوب پذیرش خبر واحد در شرح المنار فی علم الاصول می نویسد:

---

(۶۵) شرح المختصر: ۲ / ۵۸ و ۵۹.

(۶۶) المحصول فی علم الاصول: ۲ / ۱۸۰ و ۱۸۱.

(۶۷) المستصفی فی علم الاصول: ۲ / ۱۲۱ و ۱۲۲.

(۶۸) الاحکام فی اصول الاحکام: ۲ / ۲۹۷ و ۲۹۸.

(۶۹) کشف الاسرار فی شرح اصول البزدوی: ۲ / ۶۸۸.

(۷۰) فواتح الرحموت - شرح مسلم الثبوت - هامش المستصفی: ۲ / ۱۳۲.

دلیل دیگر قائلین به حجیت خبر واحد اجماع و اتفاق نظر علما است. تفصیل این موضوع - آن سان که در کتاب تحریر آمده است - بدین

قرار است: به طور متواتر از صحابه نقل شده که آن ها در موارد بی شماری به خبر واحد عمل می کرده اند که مجموع این موارد، اجماع و اتفاق نظر آنان را بر وجوب پذیرش خبر واحد می رساند... و از جمله این موارد می توان برشمرد که امیرالمؤمنین ابوبکر به حدیث مغیره و... عمل کرد.

همچنین اتفاق نظر بر پذیرش حدیث ابوبکر که گفت: «الْأُمَّةُ مِنْ قَرِيشٍ» و «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» ثابت شده است.

ولی لازمه پذیرش چنین خبر واحدی (حدیث «لا نورث») آن است که احکام قرآن با خبر واحد نسخ شود، زیرا حدیث ابوبکر - پیش از آن که اجماع بر آن حاصل شود - صرفاً يك خبر واحد بوده و حال آن که حکم ارث بردن دختر در قرآن، اطلاق دارد.

آری! وقتی ابوبکر این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده هیچ تردیدی برای او نمانده، به طوری که حجیت آن از تواتر تمام تر بوده پس این حدیث را مخصّص یا ناسخ قرآن قرار داد... .

#### دیدگاه متکلمان

دانشمندان کلام نیز در کتاب های کلامی خود - مثل علمای فقه و حدیث - اقرار نموده اند که نقل این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله

منحصر به ابوبکر بوده است. اینک به نقل عبارت برخی از آن ها اکتفا می کنیم.

قاضی ایجی و شارح کتابش، شریف جرجانی این گونه می نویسند:

شرایط امامت همان است که گفتیم و ابوبکر واجد تمام آن ها بوده است و کتاب های تاریخ و سیره گواه این مطلب است. ما نمی پذیریم که ابوبکر ظالم و ستمگر بوده است... که با حکم قرآن در مورد ارث مخالفت کرده است. البته ما پیش تر توضیح دادیم و گفتیم که ظالم کسی است که معصیتی را مرتکب شود که عدالت از او ساقط گردد و توبه نکند و خود را اصلاح ننماید، ولی کسی که پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آورده و خود را اصلاح نموده، ظالم نیست.

او ادامه می دهد و می گوید: ایراد دیگری که درباره ابوبکر گفته اند این است که او با ممانعت از ارث، با آیه قرآن مخالفت نموده است.

در پاسخ می گوئیم: این عمل وی به سبب معارض شدن کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله با آیه بوده است؛ چرا که آن حضرت فرموده بود: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة».

اگر گفته شود: شما بایستی وجه حجّیت این حدیث را بیان کنید، زیرا این حدیث از جمله احادیث آحاد است، و همچنین باید وجه ترجیح آن بر آیه قرآن روشن شود.

در پاسخ می‌گوییم: ما در این مورد به حجّیت خبر واحد و وجه ترجیح آن نیاز نداریم، زیرا ابوبکر به مقتضای آن چه از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده بود عمل کرد و هیچ شبهه‌ای در آن چه شنیده بود، نداشت<sup>(۷۱)</sup>.  
سعدالدین تفتازانی نیز در این مورد اظهار نظر کرده و می‌نویسد:

از جمله ایرادهایی که بر امامت ابوبکر گرفته شده این است که او با کتاب خدا در جریان ممانعت از ارث پیامبر صلی الله علیه وآله مخالفت کرده است. اینان می‌گویند که او به سبب حدیث «نحن معاشر الأنبياء» که تنها خودش نقل کرده است به این کار دست یازیده است، در حالی که تخصیص کتاب فقط با خبر متواتر جایز است، نه با خبرهای آحاد.

در پاسخ این اشکال می‌گوییم: خبر واحد - گرچه متنش ظنی است - ولی گاهی دلالت آن قطعی است. در این صورت عموم کتاب خدا به آن خبر تخصیص می‌خورد، زیرا که دلالت عموم کتاب ظنی است، گرچه صدور متن آن قطعی باشد. این عمل به هنگام جمع بین دو دلیل صورت می‌پذیرد.

بدیهی است که تحقیق این موضوع در اصول فقه آمده است بر این اساس که خبری که از دهان رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده شود (!!) اگر آن را فوق متواتر ندانیم به منزله متواتر خواهد بود. بنا بر این برای شنونده‌ای که مجتهد است جایز خواهد بود که عموم کتاب را به وسیله آن خبر تخصیص زند<sup>(۷۲)</sup>.

آری - چنان که نوشته‌اید - «باید آزاداندیش باشیم» و در این سخنان بیندیشیم تا گوشه‌ای از واقعیت برآیمان آشکار گردد.

#### موضوعات محوری حدیث «لا نورث»

با توجه به آن چه درباره حدیث مذکور بیان شد و رفتاری که طبق این حدیث از ابوبکر سر زد این موضوع در چند محور قابل بررسی است:

محور اول: چه کسی بیشتر به این حدیث نیاز داشت؟

---

(۷۱) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۵.

(۷۲) شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۸.

محدثان، متکلمان و اصولیان همگی اتفاق نظر دارند که این حدیث را فقط ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده، و هیچ فرد دیگری آن را از پیامبر صلی الله علیه وآله نشنیده است. نه دامادش امیر مؤمنان علی علیه السلام، نه عمویش عباس، نه دخترش

فاطمه زهرا علیها السلام، و نه همسرانش و نه حتی عایشه دختر ابوبکر، بلکه تا آن لحظه هیچ فردی حتی عایشه نیز چنین حدیثی را از ابوبکر نشنیده بود... با آن که آنان به این موضوع و این حدیث بیشتر از هر کسی نیاز داشتند، و ابوبکر هیچ احتیاجی به دانستن آن حکم نداشت.

فخر رازی در این مورد می گوید:

به راستی کسانی که به دانستن این حکم نیاز داشتند تنها علی، فاطمه علیهما السلام و عباس بودند. اینان از زاهدان، عالمان و دینداران بزرگ بودند. ولی به طور حتم ابوبکر هیچ نیازی به شناخت این حکم نداشت؛ زیرا ابوبکر در زمره کسانی نبوده است که حتی احتمال ارث بردن وی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود داشته باشد، و این مطلب هرگز بر دل او خطور نمی کرد. پس چگونه می توان شایسته دانست که رسول خدا صلی الله علیه وآله این حکم را به کسی که هیچ نیازی به آن نداشته است رسانده، و به کسانی که کاملاً به آن نیاز داشته اند نرسانده باشد<sup>(۷۳)</sup>.

به این ترتیب، هنگامی که در اصل صدور این خبر شك و تردید وجود دارد، چگونه می توان به آن چه در قرن های بعدی نقل شده و

تلاش هایی که برای متواتر جلوه دادن این خبر از رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام گرفته اطمینان کرد...؟!!

سه حدیث انحصاری

در کتاب های اصولی سه حدیث نقل شده است که تنها ابوبکر آن ها را روایت نموده است:

- حدیث یکم، حدیث ارث است که موضوع نوشتار ماست.

- حدیث دوم، حدیث «الأئمة من قریش» است، که به نظر می رسد این همان حدیثی است که ابوبکر در ماجرای سقیفه گفت و انصار را بدان مجاب نمود.

- حدیث سوم، حدیث «الأنبياء يدفنون حیث هموتون» است.

حدیث اول موضوع اصلی بحث است و آن را تکمیل خواهیم کرد، اما این جا به اختصار در مورد دو حدیث دیگر نیز مطالبی را مطرح می نماییم.

درباره حدیث دوم جای بحث مهمی وجود دارد، زیرا ظاهر کلمات اهل تسنن نشان می دهد که این حدیث را فقط ابوبکر از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیده، و هیچ فرد دیگری نشنیده است، و این موضوعی شگفت است،

زیرا چگونه ممکن است رسول خدا صلی الله علیه وآله

تنها ابوبکر را از این مطلب - که به سرنوشت اسلام و مسلمانان تا روز رستاخیز بستگی دارد - آگاه کرده باشد و به دیگر مسلمانان خبر نداده باشد؟ از طرفی، چگونه ممکن است این مطلب را هیچ کس تا آن زمان و تا تشکیل سقیفه از ابوبکر نشنیده باشد؟

مگر گفته شود: دانشمندی که این حدیث را جزء احادیث آحاد شمرده اند به خطا رفته اند، چرا که این حدیث همان حدیثی است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده:

**الْأُمَّةُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كَلْهَمٌ مِنْ قَرِيْشٍ.**

پیشوایان پس از من دوازده نفرند که همگی از قریش هستند.

و همین حدیث منظور ابوبکر بوده است. اما در این صورت پرسش دیگری مطرح خواهد شد، که اگر انصار این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده بودند، چگونه در سقیفه جمع شدند تا برای آن حضرت جانشین تعیین کنند، آن گونه که نقل شده است.

از طرفی، اگر چنین حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند و مخالفت کرده اند پس فاسق و غیر عادل خواهند بود، و اگر تا آن زمان نشنیده بودند همان سؤال نخست باقی است، زیرا فرض بر این است که چنین حدیثی دست کم در میان عده ای از اصحابی که در مدینه بودند از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان شده باشد. مگر

آن که در توجیه آن بگوییم: بخشی از حدیث - که عبارت «کَلْهَمٌ مِنْ قَرِيْشٍ» است - قطعی نیست، زیرا راوی به سبب هیاهوی حاضران، آن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نشنیده بوده، بلکه دیگران به او رسانده اند. چنان که در کتاب های صحاح اهل سنت و منابع دیگر آمده است، و نقل این حدیث بدون آن عبارت در دیگر کتاب ها گواه این مطلب است.

و یا آن که بگوییم: گرد هم آمدن انصار در سقیفه برای تعیین جانشین برای رسول خدا صلی الله علیه وآله نبوده است، و البته تحقیق این موضوع مهم و خطیر فرصتی دیگر می طلبد.

گفتیم که سومین حدیث انحصاری ابوبکر این روایت است:

**الْأَنْبِيَاءُ يَدْفِنُونَ حَيْثُ يَمُوتُونَ.**

پیامبران هر جا از دنیا روند همان جا دفن می شوند.

به نظر می رسد که ابوبکر این روایت را به مناسبت وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله و به منظور تعیین محل دفن آن حضرت گفته است. البته ما این حدیث را نیز به چند دلیل نمی توانیم بپذیریم:

- نخست آن که ابوبکر بیش از علی و اهل بیت پیامبر علیهم السلام به این مطلب نیاز نداشته است.

- دوم آن که ابوبکر جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله را بر زمین رها کرد و به سقیفه رفت تا بر سر ریاست نزاع کند، و از این ماجرا بیرون نیامد مگر بعد از دفن پیامبر صلی الله علیه وآله. در این صورت چه کسی از او درباره محل دفن پیامبر صلی الله علیه وآله پرسیده؟ و کجا چنین پرسشی از او شده تا او چنین پاسخی گفته باشد؟

- سوم آن که کسی که کارهای رسول خدا صلی الله علیه وآله را بر طبق وصیت آن حضرت بر عهده داشت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، او نیز غسل و کفن و دفن آن گرامی را انجام داد و محل دفن پیامبر صلی الله علیه وآله را هنگامی که بر سر آن اختلاف افتاده بود، تعیین کرد. چنان که در روایتی این گونه آمده است:

«برخی از آنان گفتند: در بقیع دفن شود.

بعضی دیگر گفتند: در صحن مسجد دفن گردد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ إِلَّا فِي أَطْهَرِ الْبِقَاعِ فَيَنْبَغِي أَنْ يَدْفَنَ فِي الْبِقْعَةِ الَّتِي قَبِضَ فِيهَا.

خداوند هیچ پیامبری را قبض روح نمی کند مگر در پاکیزه ترین بقعه ها. پس شایسته است در همان بقعه ای که قبض روح گردیده دفن شود.

از این رو همه آن گروه بر سخن آن حضرت هم نظر شدند و پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه خودش دفن گردید<sup>(۷۴)</sup>.

محور دوم: قرآن حدیث «لا نورث» را تکذیب می کند

دومین محور قابل بررسی در مورد حدیث ابوبکر این است که قرآن کریم آن حدیث را تکذیب می کند. ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرتش فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُوْرَثُ».

در حالی که قرآن مجید می فرماید:

(وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ)<sup>(۷۵)</sup>.

و سلیمان وارث داوود شد.

همچنین قرآن از زبان زکریا علیه السلام این گونه نقل می نماید:

(وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا \* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا)<sup>(۷۶)</sup>.

(۷۴) تهذیب الاحکام: ۶ / ۲ و ۳.

(۷۵) سوره نمل: آیه ۱۶.

(۷۶) سوره مریم: آیات ۴ و ۵.



و من پس از خود از بستگانم بیمناکم و در حالی که زخم نازا و عقیم است. پس تو از جانب خود ولی و جانشینی به من ببخش،  
که از من ارث برد و از خاندان یعقوب نیز ارث برده و او را ای پروردگار من مورد پسند و رضایت خود گردان.

بدیهی است که هر چه بر خلاف کتاب خدا باشد به طور حتم و ضرورت مردود است، زیرا حقیقت معنای میراث در لغت و در شرع عبارت است از انتقال آن چه که از ارث گذارنده بر جای مانده است به وارثان او بعد از فوتش - چه ملک باشد چه حق - آن هم مطابق با حکم الهی که در فقه بیان شده است. روشن است که حمل کردن این موضوع بر نبوت و علم خلاف ظاهر است. چرا که نبوت از اموری نیست که بتوان آن را از خداوند طلب کرد، زیرا نبوت به انتخاب و گزینش الهی است و هیچ فردی در آن نقشی ندارد و درخواست و طلب هیچ فردی نیز در آن اثری نخواهد گذاشت. فراتر این که در آیات قرآن قرینه های متعددی وجود دارد که تأکید می کند که مقصود از میراث، مال و دارایی است، نه نبوت و علم.

در آیه ای از قرآن درباره داوود و سلیمان علیهما السلام آمده است:

(وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا)<sup>(۷۷)</sup>.

و به هر يك از آنان داوری و دانش فراوان دادیم.

قرآن کریم درباره یحیی علیه السلام می فرماید:

(وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا)<sup>(۷۸)</sup>.

و ما در کودکی حکم (پیامبری) به او دادیم.

در آیه دیگر زکریا علیه السلام در دعای خود از خداوند فرزندی خواست تا ولی او باشد و موالی او را از میراث وی محروم نماید و این جز در مال و دارایی محقق نمی گردد، همچنین زکریا از خداوند فرزندی خواست که مورد رضایت باشد، در حالی که هیچ پیامبری نیست مگر آن که مورد رضایت است<sup>(۷۹)</sup>. این جا نظر نگارنده نامه را به این نکته جلب می نمایم که از چیزهایی که سخن ما را تأکید می کند بیان صریح عدّه ای از مفسران بزرگ اهل تسنن است. آن ها می گویند: مقصود در این آیات، ارث مال و دارایی است، نه علم و نبوت.

---

(۷۷) سوره انبیاء: آیه ۷۹.

(۷۸) سوره مریم: آیه ۱۲.

(۷۹) اشاره به سوره مریم: آیات ۴ و ۵.

این نکته برای پژوهشگری که در ذیل این آیات به تفسیر طبری، رازی و دیگر تفاسیر نامدار مراجعه کند هویداست. از این رو، تلاش برخی از افراد برای منصرف کردن آیات از ظواهرشان در راه دفاع از ابوبکر ساقط شده و بی ثمر می گردد.

محور سوم: تکذیب حدیث به وسیله علی علیه السلام و عباس

سومین محور بررسی این روایت این است که به طور مسلم امیر مؤمنان علی علیه السلام و عباس آن را نپذیرفته و تکذیبش کرده اند، چنان که در حدیثی که مسلم نقل کرده، آمده است:

عن مالك بن أوس قال: قال عمر لهما: فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله، قال أبو بكر: أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله، فجتما تطلب ميراثك من ابن أخيك، ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها.

فقال أبو بكر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا نورث ما تركناه صدقة، فرأيتماه كاذباً أهماً غادراً خائناً، والله يعلم أنه لصادق بار راشد تابع للحق. ثم توفي أبو بكر وأنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله وولي أبي بكر، فرأيتماني كاذباً أهماً غادراً خائناً.

مالك بن اوس می گوید: عمر بن خطاب به علی علیه السلام و عباس گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت ابوبکر گفت که من ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم. شما دو نفر آمدید، تو ارث پسر بردارت را می خواستی و او ارث همسرش از پدرش را، ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: «لا نورث وما تركناه صدقة».

پس او را دروغگو، خطاکار، پیمان شکن و خائن دانستید، اما

به خدا سوگند که او صادق، درستکار و در راه راست و پیرو حق بود(!!)...»<sup>(۸۰)</sup>.

همچنین در روایت دیگری - که احمد و بزار نقل کرده اند و بزار آن را حسن الاسناد<sup>(۸۱)</sup> دانسته - این گونه آمده است:

عن ابن عباس، قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله واستخلف أبو بكر، خاصم العباس علياً في أشياء تركها رسول الله صلى الله عليه وآله.

فقال أبو بكر: شيء تركه رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يحركه فلا أحركه، فلما استخلف عمر رضي الله عنه اختصما إليه، فقال: شيء لم يحركه فلا أحركه، فلما استخلف عثمان اختصما إليه، فأسكت عثمان ونكس رأسه.

قال ابن عباس: فخشيت أن يأخذه، فضربت بيدي بين كتفي العباس، فقلت: يا أبت أقسمت عليك إلا سلمته لعلي.

(۸۰) صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۲، کتاب جهاد باب حکم فیء.

(۸۱) حسن الاسناد در اصطلاح اهل تسنن روایتی است که سند آن حسن باشد، ولی متن حدیث به واسطه شدوذ یا علت، حسن نباشد.

ابن عباس گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت و ابوبکر در جای او قرار گرفت، عباس با علی علیه السلام بر سر چیزهایی که پیامبر صلی الله علیه وآله از خود به جا گذاشته بود اختلاف کردند.

ابوبکر گفت: چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله به جا گذاشته و اقدامی نسبت به آن نکرده، من نیز هیچ اقدامی نسبت به آن نمی کنم.

هنگامی که عمر جانشین او شد، آن ها اختلاف خود را نزد عمر بردند. او گفت: چیزی را که ابوبکر تغییر نداده، من هم تغییر نمی دهم.

و آن گاه که عثمان جانشین او شد آن ها اختلاف خود را نزد عثمان بردند، اما عثمان سکوت کرد و سرش را پایین انداخت.

ابن عباس می گوید: من ترسیدم که پدرم مال را بردارد، پس با دست به پشت عباس زدم و گفتم: ای پدر! تو را سوگند می دهم که مال را به علی علیه السلام واگذاری<sup>(۸۲)</sup>.

#### توجه به تحریف بخاری

بخاری حدیث سابق را چند مرتبه نقل کرده، ولی عبارت: «پس شما او را دروغگو، خطاکار و خائن دانستید» را حذف نموده و یا به شکل های مختلف در آن تصرّف کرده است. وی در باب وجوب خمس آن را چنین روایت می کند:

قال عمر: ثم توفى الله نبيه صلى الله عليه وآله، فقال أبو بكر: أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله فقبضها أبو بكر فعمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وآله، والله يعلم أنه فيها لصادق بارّ راشد تابع للحق، ثم توفى الله أبا بكر، فكنت أنا ولي أبي بكر، فقبضتها سنتين من إمارتي، أعمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وآله وما عمل فيها أبو بكر، والله يعلم أيّ فيها لصادق بارّ راشد تابع للحق.

عمر بن خطاب گفت: آن گاه که خداوند پیامبرش را قبض روح نمود. ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم؛ پس اموال را در اختیار گرفت و همان گونه رفتار کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در آنان عمل می کرد و خدا می دانست که او در ادعایش صادق و درستکار و در راه راست و پیرو حق بود(!!)...<sup>(۸۳)</sup>.

وی در این جا آن عبارت را اصلاً نیاورده، اما در کتاب مغازی، باب حدیث بنی نضیر و در کتاب نفقات و در کتاب الفرائض و در کتاب الاعتصام به طور گوناگون تحریف کرده است<sup>(۸۴)</sup>.

(۸۲) کنز العمال: ۵ / ۵۸۶ ، حدیث ۱۴۰۴۴.

(۸۳) صحیح بخاری: ۴ / ۱۰۸.

(۸۴) صحیح بخاری: ۵ / ۲۰۷، ۷ / ۱۱۴، ۸ / ۳۶۷ و ۹ / ۱۸۷.

### محور چهارم: تکذیب عملی حدیث توسط عمر بن خطاب

عمر بن خطاب با باز گرداندن فدک به علی علیه السلام و عباس، در عمل این حدیث را تکذیب نموده است. در صحیح بخاری و مسلم، در ذیل حدیثی که ما با عنوان «تکذیب حدیث به وسیله علی علیه السلام و عباس» بیان کردیم، این گونه آمده است:

عمر در زمان حکومت خود فدک را به علی علیه السلام و عباس باز گرداند.  
در آن روایت آمده است:

عمر علی علیه السلام و عباس را مخاطب قرار داد و گفت: سپس تو و این همراهت با هم، نزد من آمدید در حالی که کار شما یکی بود و گفتید: فدک را به ما بده و من گفتم: اگر بخواهید به شما می دهم، اما با این شرط که با خدا عهد کنید که درباره فدک همان کاری را انجام دهید که رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام می داد؛ و شما نیز آن را به این شرط گرفتید؛ آیا چنین نیست؟

گفتند: آری<sup>(۸۵)</sup>.

اندیشه ای در روایت

حال که این روایت را به گونه های متفاوت از بخاری و مسلم نقل کردیم و از چگونگی تصرفات و تحریفات بخاری آگاه شدیم، جا دارد که ما و نگارنده نامه در این نقل ها بیندیشیم و به نکات آن توجه نماییم. نکات جالبی در آن ها دیده می شود:

۱ - ظاهر روایت چنین است که علی علیه السلام و عباس فدک را مطالبه کرده بودند، بنا بر این، مرجع ضمیر «ها» فدک است.

۲ - پر واضح است که مطالبه امیر مؤمنان علی علیه السلام به عنوان نیابت از طرف حضرت زهرا علیها السلام، و مطالبه عباس از باب ارث خودش بوده است.

این موضوع آشکارا در سخن یاقوت حموی در معجم البلدان - آن سان که نقل کردیم - دیده می شود و نمی توان گفت: شاید آنان اموال دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله غیر از فدک را خواسته بودند.  
۳ - عمر فدک را به آنان بازگرداند و گفت: «با این شرط که با خدا عهد کنید که...».

این رفتار وی دروغ شمردن عملی حدیث «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ...» است.

همچنین این نکته را به ذهن می آورد که چرا خود ابوبکر با گرفتن تعهد فدک را به زهرا علیها السلام باز نگرداند؟

---

(۸۵) صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۲ و ۱۵۳، کتاب الجهاد والسير، باب حکم فیء.

۴ - در این حدیث از اختلاف میان علی علیه السلام و عباس درباره فدک، رفتن آن‌ها به نزد ابوبکر و عمر برای داوری و توهین عباس به علی علیه السلام سخن به میان آمده است. این موضوعی است که هرگز نمی‌توان آن را تصدیق کرد و پذیرفت.

۵ - عمر بن خطاب در جریان گرفتن فدک و باز نگرداندن آن به حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام شخصاً همکار اصلی ابوبکر بود، با این حال چگونه ممکن است در زمان حکومتش آن را باز گردانده باشد؟ البته باید گفت: این مطلب از جمله قرائن و شواهدی است که نشان می‌دهد که مقصود آنان از گرفتن فدک در آن زمان، خود فدک نبوده، بلکه غرض دیگری در میان بوده است، چنان که مطالبه آن از جانب حضرت علی علیه السلام و سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام نیز هدف دیگری داشته است.

#### روایات نقل شده و اضطراب علما

با توجه به نکات مطرح شده، دانشمندان اهل تسنن در مقابل این حدیث به اضطراب افتاده‌اند، زیرا این روایت نقض ماجرا را، هم توسط عمر و هم توسط علی علیه السلام و عباس در خود دارد، چرا که هم اقرار و پذیرش روایت «إنا معاشر الأنبياء...» را توسط آن دو، و هم مطالبه فدک را در همان زمان (!!) در بر دارد. علاوه بر این‌ها ناسزاگویی عباس به علی علیه السلام (!!) را نیز در بر دارد.

نووی می‌نویسد که قاضی عیاض از مازری این گونه نقل می‌کند:

ظاهر این ماجرا شایسته عباس نیست، و هیئات که حتی برخی از این اوصاف در علی علیه السلام باشد.

وی می‌افزاید: اگر راهی برای تأویل آن نیابیم ناگزیریم که راویان آن را دروغگو بدانیم.

در ادامه می‌گوید: و این باعث شده که برخی از محدثین آن الفاظ حدیث را از نسخه خود حذف کرده

است<sup>(۸۶)</sup>.

و ابن ابی الحدید در این مورد می‌نویسد:

این حدیث آشکارا نشان می‌دهد که علی علیه السلام و عباس آمده‌اند تا ارثشان را طلب کنند، نه ولایت و حکومت را، و این موضوع از مشکلات است. چرا که ابوبکر در همان ابتدای کار موضوع را از ریشه برید و نزد

عباس و علی علیه السلام و دیگران تأکید کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله هیچ

ارثی نگذاشته، و عمر نیز او را در این ماجرا کمک کرد. پس چگونه ممکن است عباس و علی علیه السلام بعد از

وفات ابوبکر بازگشته باشند و برای موضوعی که تمام شده و امیدی به دست یابی آن نیست، تلاش کنند؟!!

---

(۸۶) شرح صحیح مسلم: ۱۲ / ۵۹ حدیث ۱۷۵۷، باب حکم فیء از کتاب الجهاد والسير.

مگر آن که بگوییم: علی علیه السلام و عباس گمان کرده اند که شاید عمر حکم ابوبکر را در این ماجرا نقض کند که این نیز بعید است، زیرا علی علیه السلام و عباس در ماجرای گرفتن فدک، عمر را به همدستی با ابوبکر متهم می کردند.

مگر نمی بینید که عمر می گوید: «من و ابوبکر را به ظلم و خیانت متهم کردید»، بنا بر این چطور ممکن است که آن دو گمان کرده باشند که شاید عمر حکم ابوبکر را نقض کند و ارث آن دو را بدهد؟!<sup>(۸۷)</sup>.

محور پنجم: مطالبه میراث توسط همسران پیامبر صلی الله علیه وآله

طبق نقل هایی، ثابت شده است که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و ارث خودشان از رسول خدا صلی الله علیه وآله را مطالبه کردند. این ماجرا را عدّه ای از بزرگان با سندهایشان نقل کرده اند:

عبدالرزاق از معمر از زُهری نقل می کند که عروه و عمره می گویند: همسران پیامبر صلی الله علیه وآله شخصی را نزد ابوبکر فرستاده و ارثشان را درخواست کردند.

عایشه کسی را نزد آنان فرستاد و گفت: چرا تقوای خدا پیشه نمی کنید؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله نگفت که ما ارث نمی گذاریم و آن چه بر جای می گذاریم صدقه است؟!

راوی می گوید: همسران پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با این سخن عایشه راضی شده و درخواست خود را رها کردند<sup>(۸۸)</sup>.

ابن راهویه نیز این گونه نقل می کند: عبدالرزاق از معمر از زُهری نقل می نماید که عروه و عمره می گویند: همسران پیامبر صلی الله علیه وآله شخصی را نزد ابوبکر فرستاده و ارث خود را طلب نمودند...<sup>(۸۹)</sup>.

این روایت را رافعی نیز آورده است. وی می گوید که از عبدالرزاق از معمر از زُهری نقل شده که عروه و عمره گفته اند:...<sup>(۹۰)</sup>.

البته در این روایات نامی از شخص فرستاده شده نیامده است، ولی ابن شبه با سند خود از زُهری از عروه از عایشه نقل می کند که

همسران پیامبر عثمان را فرستادند...<sup>(۹۱)</sup>.

بلاذری<sup>(۹۲)</sup>، یاقوت حموی<sup>(۹۳)</sup> و برخی دیگر نیز این چنین نقل کرده اند، پس پنهان نگه داشتن نام «عثمان»

نکته ای ناپنهان دارد!

(۸۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۲۹ و ۲۳۰.

(۸۸) المصنّف: ۵ / ۴۷۱ حدیث ۹۷۷۳.

(۸۹) مسند ابن راهویه: ۲ / ۳۶۲.

(۹۰) التدوین فی أخبار قزوین: ۴ / ۲۷.

(۹۱) تاریخ المدینة المنورة: ۱ / ۲۰۷.

نکته دیگر این که در تمام این روایات واژه «فرستادند» آمده است. ولی بخاری، مسلم، احمد، نسایی و عدّه ای دیگر با همین سند چنین نقل کرده اند: «آن ها قصد داشتند که عثمان را بفرستند»<sup>(۹۴)</sup>؛ و البته راز تغییر عبارت واضح و آشکار است.

نکته دیگر این که در تمام این روایات کسی که مانع شده و آن ها را از این مطالبه منصرف کرده «عایشه» است، بلکه در عبارت طبرانی آمده است که عایشه گفت: «ومن بودم که آن ها را از این درخواست منصرف کردم»<sup>(۹۵)</sup>.

و در روایت ابن شبه آمده است که عایشه گفت: «تصمیم همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله در اثر گفته من پایان یافت»<sup>(۹۶)</sup>.

و در روایت رافعی آمده است: پس آنان به سخن او رضایت داده و تصمیم خود را رها کردند<sup>(۹۷)</sup>. این در حالی است که ما پیش تر مطلبی را از عایشه نقل کردیم که نشان می داد عایشه نیز مانند سایر همسران پیامبر از آن چه پدرش ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داده بود، بی خبر بود؛ و این موضوع جای تأمل دارد.

#### محور ششم: تکذیب گفتاری و رفتاری حدیث به وسیله ابوبکر

ما به نگارنده نامه قول داده ایم که «بی طرف باشیم» و از خودمان چیزی نگوییم، اما ابوبکر خودش با گفتار و کردارش این حدیث را تکذیب نمود.

**تکذیب رفتاری: تکذیب عملی او آن گونه بود که هنگامی که صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از ابوبکر پرسید:**

**أفي كتاب الله أن تركت ابنتك ولا أرث أبي؟!**

آیا در کتاب خدا آمده است که دختری از تو ارث می برد و من از پدرم ارث نمی برم؟

آن سان که پیش از این در روایت نورالدین حلبی نویسنده کتاب سیره نقل کردیم ابوبکر در پاسخ، نامه فدک را برای آن بانو نوشت. در همان زمان عمر وارد شد و پرسید: این چیست؟ پاسخ داد: نوشته ای است برای فاطمه درباره ارث پدرش.

عمر گفت: به مسلمانان چه خواهی داد در حالی که می دانی عرب به ستیز با تو برخوانند خواست؟

(۹۲) فتوح البلدان: ۱ / ۴۳.

(۹۳) معجم البلدان: ۴ / ۲۷۲.

(۹۴) صحیح بخاری: ۸ / ۲۶۸ حدیث ۷، صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۳، مسند احمد: ۶ / ۲۶۲، سنن نسایی: ۴ / ۶۶ حدیث ۶۳۱۱.

(۹۵) المعجم الاوسط: ۴ / ۲۷۰ و ۲۷۱.

(۹۶) تاریخ المدینة المنورة: ۱ / ۲۰۵.

(۹۷) التدوین فی اخبار قزوین: ۴ / ۲۷.

آن گاه عمر نوشته را گرفت و پاره کرد<sup>(۹۸)</sup>.

همچنین ابوبکر خود با احکامی که درباره اشپای بر جای مانده از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر کرده، حدیث خود را تکذیب نموده است؛ از جمله آن ها عبارت است از: حکم ابوبکر - و همچنین عمر - در مورد مرکب، شمشیر و عمامه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله.

احمد بن حنبل روایتی نقل کرده که با صراحت بیان می دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چیزهایی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته بود.

احمد می گوید: یحیی بن حماد برای من نقل کرد که ابو عوانه از اعمش از اسماعیل بن رجاء از عمیر مولی عباس نقل کرد که ابن عباس می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله قبض روح شد و ابوبکر جانشین وی گشت عباس با علی علیه السلام بر سر چیزهایی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از خود بر جا گذاشته بود اختلاف کرد.

ابوبکر گفت: هر چه را رسول خدا صلی الله علیه وآله بر جای گذاشته و اقدامی نسبت به آن نکرده من نیز هیچ اقدامی نمی کنم.

هنگامی که عمر جانشین وی شد علی علیه السلام و عباس اختلاف خود را نزد وی بردند.

عمر گفت: چیزی را که ابوبکر تغییر نداده، من نیز تغییر نمی دهم.

و هنگامی که عثمان جانشین او شد آنان اختلاف خود نزد وی بردند. عثمان سکوت کرد و سر خود را پایین افکند.

ابن عباس می گوید: من ترسیدم که عباس آن ها را بگیرد. از این رو با دست به پشت او زدم و گفتم: پدرجان! تو را سوگند می دهم که آن ها را به علی علیه السلام واگذاری. او نیز چنین کرد<sup>(۹۹)</sup>.

در این حدیث به آن چه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام گذاشته بود، تصریح نکرده اند، اما در دیگر روایات و گفتار علما به برخی از این اموال بر جای مانده تصریح شده است.

قاضی عبدالجبار معتزلی در يك حدیث قطعی آن چه را پیامبر صلی الله علیه وآله برای امیر مؤمنان علیه السلام گذاشته این گونه نام برده است: شمشیر، مرکب، عمامه و چیزهایی دیگر. و در این زمینه سخنی را از ابو علی جتایی نقل کرده که سید مرتضی رحمه الله نیز آن را پاسخ داده است<sup>(۱۰۰)</sup>. و این گفت و گو را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است<sup>(۱۰۱)</sup>.

(۹۸) سیره حلبیه: ۳ / ۴۸۸.

(۹۹) مسند احمد: ۱ / ۱۳. این روایت پیشتر نقل گردید.

(۱۰۰) المغنی فی الامامه: ۲۰، ق ۱، ۳۳۱، والشافی فی الامامه: ۴ / ۸۲.

(۱۰۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۶۱.



همچنین قاضی ابویعلی ابن فرّاء حنبلی (درگذشته ۴۵۸) - که در مواردی مورد اعتماد ابن تیمیّه قرار گرفته - در مبحث صدقات رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشته است:

صدقات رسول خدا صلی الله علیه وآله معین است، زیرا از او گرفته شده و مشخص شده است و آن ها هشت مورد بوده است. سپس آن ها را می شمارد و می گوید: اما اموالی که غیر از این هشت صدقه بوده اند، عبارتند از...

او آن ها را نام می برد تا آن که می گوید: اما خانه های همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه؛ آن حضرت به هر کدامشان همان خانه ای را که ساکن بودند بخشید و نیز آن را برایشان وصیت کرد.

پس اگر این بخشش از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله به عنوان تملیک بوده، از صدقات پیامبر صلی الله علیه وآله بیرون است، و اگر این بخشش برای سکونت و برای مدارای با آن ها بوده از صدقات به شمار می آید. امروزه آن ها بخشی از مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله شده و گمان نمی کنم چیزی از آن ها بیرون از مسجد باشد.

وی در ادامه می نویسد: هشام کلبی از عوانة بن الحکم در مورد اسباب سفر رسول خدا صلی الله علیه وآله این گونه نقل کرده است: ابوبکر از اسباب سفر رسول خدا صلی الله علیه وآله، بپرق و کفش ایشان را به علی علیه السلام داد و گفت: غیر از این ها صدقه است.

اسود نیز نقل کرده است که عایشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی از دنیا رفت که زره خود را در عوض ۳۰ صاع جو نزد یک یهودی به امانت گذاشته بود.

اگر زرهش همان بوده باشد که به «بتراء» معروف است، نقل شده که این زره در روزی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد بر تنش بوده... و اما برده...، چوب دستی... و انگشتر ایشان... .

این مجموعه چیزهایی است که به عنوان صدقه و ماترک رسول خدا صلی الله علیه وآله بر جای ماند. والله اعلم<sup>(۱۰۲)</sup>.

در شرح نهج البلاغه - به نقل از ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه - آمده است:

وسایل نبرد رسول خدا صلی الله علیه وآله، مرکب و کفش او به علی داده شد...<sup>(۱۰۳)</sup>.

فضل بن روزبهان نیز به این روایت اعتراف کرده و منکر آن نشده، اما سعی کرده است به اشکال وارد شده پاسخ دهد. البته سخن وی از ابن تیمیّه که اصل این خبر را منکر شده، به انصاف نزدیک تر است.

در این مورد ابن کثیر نیز در تاریخ خودش در بخش «آن چه از لباس، سلاح و مرکب از پیامبر صلی الله علیه وآله بر جا مانده و در دوران حیاتش به وی اختصاص داشته است» سخن به میان آورده و از انگشتر، شمشیر، کفش، ظرف، سربه دان، لباس، اسب ها و مرکب های پیامبر صلی الله علیه وآله نام برده است.

(۱۰۲) الاحکام السلطانیة: ۲۲۱ - ۲۲۶.

(۱۰۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۴.

ولی ابن کثیر کلامش را بسیار مجمل بیان کرده و نخواستہ است که هیچ سخنی در مورد وضعیّت آن ها پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله به میان آورد. با این حال وی از بیهقی نقل کرده که در روایات آمده است: پیامبر صلی الله علیه وآله وفات کرد و از او استر سفید، سلاح، قطعه ای زمین، لباس و انگشتر بر جا ماند.

آری، البته گفته است: استر پیامبر صلی الله علیه وآله - که همان شهباء باشد - سال ها پس از وی زنده بود، تا این که در دوران حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام نزد وی بود<sup>(۱۰۴)</sup>.

**تکذیب گفتاری:** همان گونه که اشاره شد ابوبکر با گفتار خود حدیثی را که خودش به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده بود تکذیب کرد.

در روایتی آمده است که هنگامی که مرگ ابوبکر نزدیک شد گفت:

من برای هیچ چیز از دنیا اندوهگین نیستم جز برای سه کاری که انجام دادم، و ای کاش آن ها را ترک می کردم. و سه کاری که ترک کردم و ای کاش آن ها را انجام می دادم. و سه چیزی که ای کاش از پیامبر صلی الله علیه وآله می پرسیدم. سپس ادامه داد:

دوست می داشتم که با خانه فاطمه کاری نداشتم و آن را نمی گشودم اگر چه با اعلام جنگ آن را بر من می بستند.

و دوست داشتم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله می پرسیدم که این امر (خلافت) از آن کیست تا هیچ کس بر سر آن نزاع نکند!!<sup>(۱۰۵)</sup>.

بنا بر این کسی که در شایستگی خود برای امامت و جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تردید دارد، چگونه به خود اجازه می دهد در کارها تصرف کند، به ویژه در آن چه به میراث رسول خدا صلی الله علیه وآله تعلق دارد؟

این روایت در کتاب اموال نیز ذکر شده، اما دست خوش تحریف قرار گرفته است، و به جای جمله: «ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم» چنین آمده است:

«ای کاش فلان کار و فلان کار را انجام نمی دادم». البته محقق کتاب متوجه تحریف شده و در پاورقی این موضوع را تذکر داده است.

**محور هفتم: تکذیب عملی عمر بن عبدالعزیز و دیگران**

---

(۱۰۴) البدایه والنهایه: ۶ / ۲.

(۱۰۵) تاریخ طبری: ۲ / ۳۵۳ و ۳۵۴، الامامه والسیاسه: ۱ / ۳۶ و ۳۷، الاموال تألیف ابی عبید: ۱۷۴ و ۱۷۵ حدیث های ۳۵۳ و ۳۵۴، العقد الفرید:

۳ / ۲۷۹ و ۲۸۰ و دیگر منابع.

هفتمین محور مورد بررسی درباره این حدیث، تکذیب عملی برخی زمامداران است. عمر بن عبدالعزیز با بازگرداندن فدک به فرزندان زهرا علیها السلام و به همان صورت اولش، به طور عملی این حدیث را دروغ شمرد؛ و البته ماجرای عمر بن عبدالعزیز از قضایای ثابت شده تاریخ است. همچنین رفتار برخی دیگر از زمامداران که در کتاب های مفصل نقل شده، گویای این مطلب است.

#### محور هشتم: تکذیب صریح حدیث توسط حافظ ابن خراش

محور پایانی بحث و بررسی این حدیث، کاوش در روایان این حدیث است. همان گونه که در محور چهارم گفتیم: برخی از حافظان بزرگ، روایان حدیث «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ» را به دروغگویی متهم کرده اند، و یکی از روایان آن، مالک بن اوس است. فراتر این که حافظ ابن خراش که یکی از حافظان بزرگ از دانشمندان اهل تسنن در قرن سوم است بر بطلان حدیث «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ...» و بر متهم بودن مالک بن اوس به دروغگویی به طور خاص، تصریح نموده است.

#### نگاهی به شرح حال حافظ ابن خراش

در این جا بهتر است که سخن حافظ ذهبی را در شرح حال حافظ عبدالرحمان بن یوسف بن خراش مرور کنیم. ذهبی در شرح حال این حافظ بزرگ می نویسد:

ابن خراش ابو محمد عبدالرحمان بن یوسف بن سعید بن خراش مَرَوَزِي بَغْدَادِي، حافظ، فاضل و ناقد از فلان و فلان حدیث نقل کرده است. ابو سهل قَطَّان، ابو العَبَّاس ابن عَقْدَه، بکر بن محمد صیرفی و برخی دیگر نیز از او حدیث نقل کرده اند.

بکر بن محمد درباره او می گوید: از ابن خراش شنیدم که می گفت: برای اخذ حدیث و به دست آوردن آن (متحمل رنج ها شدم تا جایی که) پنج بار ادرار خود را نوشیده ام!

ابو نعیم در مورد ابن خراش می گوید: در قدرت حافظه، کسی را تواناتر از ابن خراش ندیدم.

ابن عدی جرجانی نیز درباره او اظهار نظر کرده و می گوید:

او چیزهایی درباره تشیع بیان کرده که امیدوارم تعمّدی بر دروغ نداشته باشد. از ابن عَقْدَه شنیدم که می گفت: ابن خراش با ما چنان بود که وقتی چیزی درباره شیعه می نوشت، می گفت: این پیش من و تو بماند.

از عبدان شنیدم که می گفت: ابن خراش دو جلد کتابی را که در عیوب و مثالب شیخین تألیف کرده بود، نزد تاجری که پیش ما بود بُرد تا به دو هزار درهم مکانی برای او بسازد، و هنگامی که تمام شد از دنیا رفت.

ابو زُرعه محمّد بن یوسف در مورد ابن خراش می گوید: عیوب و مثالب شیخین را نقل کرده و رافضی بوده است.

ابن عدی نیز درباره او اظهار نظر می کند و می گوید: از عبدان شنیدم که می گفت: به ابن خراش گفتم: حدیث «ما ترکناه صدقة» چگونه است؟

گفت: باطل است. مالک بن اوس به جعل این حدیث متهم است.

ذهبی در ادامه خطاب به ابن خراش می نویسد:

از جاهلان رافضی که نه حدیث می فهمند و نه سیره (!!)) عجیب نیست، اما تو ای حافظ فاضل - که اگر راست گفته باشی در سفر برای اخذ حدیث ادرار نیز نوشیده ای - چه عذری در پیشگاه خدا داری؟ با این که به مسائل آگاه بوده ای؟ پس تو یک زندیق و دشمن حق هستی که خدا از تو راضی نباشد (!!))

آن گاه ذهبی در پایان شرح حال ابن خراش این گونه می نگارد:

ابن خراش در سال ۲۸۳ مُرد و به غیر رحمت خدا پیوست (!!))<sup>(۱۰۶)</sup>. ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء نیز به نگارش شرح حال ابن خراش می پردازد و پس از بیان آن چه که نقل کردیم این گونه می نویسد:

این شخص لغزیده و خوار شده است. علم و آگاهی او موجب

بدبختی، و تلاشش سبب گمراهی او گشته است. از سوء عاقبت به خدا پناه می بریم (!!))<sup>(۱۰۷)</sup>.

وی در میزان الاعتدال نیز نامی از ابن خراش به میان آورده و این گونه می نگارد:

به خدا سوگند! این مرد شیخی است که لغزیده و تلاشش به گمراهی رفته است. او حافظ روزگار خود بوده، (برای اخذ علم و دانش) سفرهای بسیاری نموده و آگاهی و احاطه زیادی داشته است، و با این حال از دانش خود نفعی نبرده است...<sup>(۱۰۸)</sup>.

دو نکته درباره حافظ ابن خراش

با توجه به شرح حالی که از حافظ ابن خراش آوردیم، اکنون نظر نگارنده نامه، و همچنین خوانندگان را در مورد او به دو نکته جلب می نمایم:

**نکته یکم: عدم اعتماد مصلحتی**

حافظ خطیب بغدادی نیز به شرح حال ابن خراش می پردازد. وی پس از ذکر مشایخ و راویان در توصیف وی چنین می نویسد:

---

(۱۰۶) تذكرة الحفاظ: ۲ / ۶۸۴ .

(۱۰۷) سیر اعلام النبلاء: ۱۳ / ۵۱۰ .

(۱۰۸) میزان الاعتدال: ۲ / ۳۳۰ .

ابن خراش از کسانی است که برای اخذ حدیث سفرهای زیادی را به عراق، شام، مصر و خراسان رفته است. او به قدرت حافظه و شناخت حدیث وصف شده است.

گفتنی است که خطیب بغدادی سخن ابن خراش را درباره حدیث «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ» نقل نکرده است. فقط همان را که ذهبی از ابن عدی و او از عبدان روایت کرده نقل نموده است. البته همان روایت را نیز تحریف کرده و متن آن را تغییر داده و چنین نوشته است:

ابو سعد مالینی به ما خبر داد که عبدالله بن عدی به او گفت: از عبدان شنیدم که او می گفت: تاجری دو هزار درهم به ابن خراش بخشید تا در بغداد مکانی بسازد و در آن جا حدیث بگوید. اما ابن خراش از آن استفاده نکرد، هنگامی که تمام شد از دنیا رفت<sup>(۱۰۹)</sup>.

این در حالی است که ابن جوزی هیچ يك از این دو سخن را نیاورده است. وی در شرح حال ابن خراش این گونه گفته است:

او از کسانی است که برای اخذ حدیث سفرهای زیادی را به شهرهای مختلف رفته، و به قدرت حافظه و شناخت حدیث وصف شده است. تنها عیبی که دارد این است که او به رافضی بودن متهم است<sup>(۱۱۰)</sup>.

جلال الدین سیوطی نیز به شرح حال ابن خراش پرداخته و سخن او را درباره آن حدیث نقل کرده است، ولی آن را تحریف نموده و نوشته است:

عبدان می گوید که به ابن خراش گفتم: حدیث «ما ترکناه صدقة» چگونه است؟  
پاسخ داد: باطل است.

عبدان گوید: او احادیث مرسل را نقل می کرد و...<sup>(۱۱۱)</sup>.

سیوطی این عبارت را که ابن خراش مالک بن اوس را متهم به دروغگویی می نمود، حذف کرده است.

### نکته دوم: اعتماد مصلحتی

دانشمندان اهل تسنن به ابن خراش در موارد دیگر اعتماد کرده اند.

با وجود تمام این سخنان، این عالم و حافظ مورد بی اعتمادی علمای اهل تسنن قرار نگرفته است، بلکه در موضوعات دیگر، نظرات

وی در احادیث و جرح و تعدیل راویان آن ها از درجه اعتبار ساقط نگردیده و همواره آراء و دیدگاه های او نقل شده و مورد توجه قرار گرفته است.

---

(۱۰۹) تاریخ بغداد: ۱۰ / ۲۸۰.

(۱۱۰) المنتظم: ۷ / ۲۹۱.

(۱۱۱) طبقات الحفاظ: ۳۰۱.

برای اطمینان بیشتر می توانید به کتاب های آنان مانند: تهذیب التهذیب و هدی الساری - مقدمه فتح الباری فی شرح صحیح البخاری - نوشته حافظ ابن حجر عسقلانی که متأخر از ذهبی نیز می باشد، مراجعه کنید.

به راستی با این وصف آیا يك انسان منصف و محقق می تواند با این خطاب ذهبی نسبت به ابن خراش موافق باشد که گفت: «پس تو يك زندیق و دشمن حق هستی که خدا از تو راضی نگردد»!؟

بجش سوم

نگاه فاطمه زهرا عليها السلام

به غاصبین فدك

### روی برگرداندن زهرا سلام الله عليها از ابوبکر

تا این جا در بخش های گذشته نگارنده نامه را با دو موضوع مهم یعنی جزئیات مربوط به ماجرای فدک و احادیث ساختگی و تحلیل آن ها آشنا کردیم، و در ارائه این مطالب بی طرفی و انصاف را با نقل مدارک معتبر اهل سنت همراه کردیم. اینک بخش دیگری از نامه را توضیح می دهیم که در مورد غضب فاطمه عليها السلام پس از غضب فدک است.

آری، ابوبکر با حدیث ساختگی، فدک را از فاطمه زهرا عليها السلام، آن مطهر و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله ربود. آن بانوی بزرگوار همواره تا آخرین لحظات حیات خود حق خویش را خواهان بود و سرانجام - همچنان که کمی پیش تر به نقل از کتاب بخاری و مسلم بیان کردیم - در حالی از دنیا رفت که بر ابوبکر خشمناک بوده و از او روی

برمی گرداند. آن حضرت وصیت نمود که شبانه دفن گردد و هیچ يك از آن گروه بر او نماز نگزارند.

البته این ماجرا نیز از مطالب مسلم تاریخ اسلام است که برخی از راویان آن عبارتند از:

- بخاری در باب فرض الخمس<sup>(۱۱۲)</sup>

- مسلم در کتاب الجهاد والسير<sup>(۱۱۳)</sup>

- ابن سعد در الطبقات الکبری<sup>(۱۱۴)</sup>

- ابو جعفر طحاوی<sup>(۱۱۵)</sup>

- محمد بن جریر طبری<sup>(۱۱۶)</sup>

- حاکم نیشابوری<sup>(۱۱۷)</sup>

---

(۱۱۲) صحیح بخاری: ۴ / ۱۷۷ و ۱۷۸ حدیث ۲.

(۱۱۳) صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۳ و ۱۵۴.

(۱۱۴) الطبقات الکبری: ۱۰ / ۲۸.

(۱۱۵) شرح معانی الآثار: ۲ / ۴ و ۳ / ۳۰۸.

(۱۱۶) تاریخ طبری: ۲ / ۲۳۶.

(۱۱۷) مستدرک حاکم: ۳ / ۱۷۸ حدیث ۴۷۶۴.



- ابوبکر بیهقی<sup>(۱۱۸)</sup>
- ابو نعیم اصفهانی<sup>(۱۱۹)</sup>
- ابن عبدالبر قُرطُبی<sup>(۱۲۰)</sup>
- محی الدین نَوَوی<sup>(۱۲۱)</sup>
- ابوبکر هیثمی<sup>(۱۲۲)</sup>
- ابن اثیر جَزَری<sup>(۱۲۳)</sup>
- ابن حجر عسقلانی<sup>(۱۲۴)</sup>

#### حدیث ساختگی دیگر

ماجرای غصب فدک به طور مسلم پیامدهای ویژه ای در پی داشت از آن رو برای آن گروه سخت بود که پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله این گونه دنیا را ترك کند، و برایشان ناگوار بود که آن بانو به خاک سپرده شود و ابوبکر - که به گمانشان جانشین پدرش بود - و اصحابش حتی نتوانند بر جنازه او حاضر شوند و بر او نماز بخوانند. از این رو، برخی

از آنان حدیثی را از زبان فرزندان آن بانو ساختند تا حضور ابوبکر و نماز گزاردن او را بر آن بانوی بزرگوار و حتی گفتن چهار تکبیر را از سوی او نشان دهد... (!!).

اما از حسن اتفاق شخصیتی مانند ابن حجر عسقلانی بر بطلان این حدیث تصریح نموده است. وی به هنگام بیان شرح حال عبدالله بن محمد بن ربیع بن قدامه قدامی مصیعی می نویسد:

وی یکی از ضعفاء است، از مالک احادیث باطلی را نقل کرده، و از جمله آن ها این حدیث است که از جعفر بن محمد از پدرش از جدش آورده:

فاطمه شبانگاه از دنیا رفت. پس ابوبکر، عمر و عده بسیاری آمدند. ابوبکر به علی گفت: جلو بایست و نماز بخوان.

علی پاسخ داد: به خدا سوگند! چنین نمی کنم و نمی توانم بر تو مقدم شوم تو خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله هستی (!!).

(۱۱۸) السنن الکبری: ۶ / ۳۰۰ و ۳۹۶.

(۱۱۹) حلیة الاولیاء: ۲ / ۴۳.

(۱۲۰) الإستیعاب: ۴ / ۱۸۹۷.

(۱۲۱) تهذیب الاسماء واللغات: ۲ / ۳۵۳.

(۱۲۲) مجمع الزوائد: ۹ / ۳۱۱.

(۱۲۳) أسد الغابه: ۶ / ۲۲۶.

(۱۲۴) الإصابه: ۸ / ۶۰.

پس نماز جنازه به امامت ابوبکر برگزار شد و او چهار تکبیر گفت<sup>(۱۲۵)</sup>.

### خشم فاطمه علیها السلام همان خشم خداوند است

با توجه به آن چه بیان شد که فاطمه زهرا علیها السلام، پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، همواره تا واپسین لحظه های زندگی خود خواهان حق خویش بود، و در حالی از دنیا رفت که بر ابوبکر خشمناک بود و از او روی برگرداند.

نگارنده نامه گفته است: زهرا زنی مانند دیگر زنان است... حال چه تفاوتی می کند اگر به سبب واگذار نشدن فدک به او، بر ابوبکر خشم گرفته باشد؟

در این جا برای روشن شدن ذهن ایشان جا دارد که به این حدیث صحیح توجه کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله - آن گونه که تمام دانشمندان مسلمان روایت نموده اند - فرموده بود:

يا فاطمة! إنَّ الله تعالى يغضب لغضبك ويرضى لرضاك... .

ای فاطمه! خداوند به غضب تو غضبناک و به خوشنودی تو خوشنود می گردد... .

و بسیاری از بزرگان اهل تسنن این حدیث را نقل کرده اند، برخی از راویان بزرگ این حدیث عبارتند از:

- حافظ ابو موسی ابن مثنی بصری (۲۵۲)<sup>(۱۲۶)</sup>.

- حافظ ابوبکر ابن ابی عاصم (۲۸۷)<sup>(۱۲۷)</sup>.

- حافظ ابو یعلی موصلی (۳۰۷)<sup>(۱۲۸)</sup>.

- حافظ ابو القاسم طبرانی (۳۶۰) در<sup>(۱۲۹)</sup>.

- حافظ حاکم نیشابوری (۴۰۵)<sup>(۱۳۰)</sup>.

- حافظ ابو سعد خرکوشی (۴۰۶)<sup>(۱۳۱)</sup>.

- حافظ ابو نعیم اصفهانی (۴۳۰)<sup>(۱۳۲)</sup>.

---

(۱۲۵) لسان المیزان: ۳ / ۳۳۴.

(۱۲۶) ذخائر العقبی: ۸۲ و ۸۳.

(۱۲۷) الإصابه: ۸ / ۵۷، شرح المواهب الدنیّه: ۴ / ۳۳۰.

(۱۲۸) کنز العمّال: ۱۲ / ۱۱۱ حدیث ۳۴۲۳۸.

(۱۲۹) معجم الکبیر: ۱ / ۱۰۸ حدیث ۱۸۲ و ۲۲ / ۴۰۱ حدیث ۱۰۰۱.

(۱۳۰) مستدرک حاکم: ۳ / ۱۶۷ حدیث ۴۷۳۰.

(۱۳۱) ذخائر العقبی: ۸۲ و ۸۳.

(۱۳۲) فضائل الخلفای ابی نعیم: ۱۲۴ و ۱۲۵ حدیث ۱۴۰، کنز العمّال: ۱۲ / ۱۱۱ حدیث ۳۴۲۳۸.

- حافظ ابو الحسن ابن اثير (٦٣٠) (١٣٣).
- حافظ محبّ الدين ابن نجّار بغدادى (٦٤٣) (١٣٤).
- حافظ ابو المظفر سبط ابن جوزى (٦٥٤) (١٣٥).
- حافظ محبّ الدين طبرى (٦٩٤) (١٣٦).
- حافظ ابو حجاج مزى (٧٤٢) (١٣٧).
- حافظ ابن حجر عسقلانى (٨٥٢) (١٣٨).
- حافظ ابن حجر مكّى (٩٥٤) (١٣٩).
- حافظ على متقى هندی (٩٧٥) (١٤٠).
- حافظ ابو عبدالله زرقانى مالكى (١١٢٢) (١٤١).

---

(١٣٣) أسد الغابة: ٦ / ٢٢٤.

(١٣٤) كنز العمال: ١٣ / ٦٧٤ حديث ٣٧٧٢٥.

(١٣٥) تذكرة خواص الأمة: ٢٧٩.

(١٣٦) ذخائر العقبى: ٨٢ و ٨٣.

(١٣٧) تهذيب الكمال: ٢٢ / ٣٧٩.

(١٣٨) الإصابه: ٨ / ٥٦ ، تهذيب التهذيب: ١٢ / ٤٤٢.

(١٣٩) الصواعق المحرقة: ١٠٥.

(١٤٠) كنز العمال: ١٢ / ١١١ حديث ٣٤٢٣٨ و ١٣ / ٦٧٤ حديث ٣٧٧٢٥.

(١٤١) شرح مواهب الدنيا: ٤ / ٣٠٣٠.

بخش چهارم

بررسی سه مورد مهم

مطالبی در مورد فدک بررسی و حق مطلب آشکار شد اما از اشکالات و پرسش های نگارنده نامه سه مورد بی پاسخ باقی مانده است که در این بخش به آن ها می پردازیم.

#### شیعه از زمین به زنان ارث نمی دهد

نگارنده در فراز دیگری از نامه خویش می نویسد:

شگفت تر از همه این ها نکته ای است که بر بسیاری پنهان مانده و آن نکته چنین است:  
در مذهب شیعه امامیه زنان از زمین هیچ ارثی نمی برند. بنا بر این چگونه شیعیان امامی ارث بری فاطمه رضوان الله علیها را از فدک روا می دانند در حالی که آنان طبق مذهبشان به زنان از زمین ارث نمی دهند؟  
کلینی در کتاب کافی بخش جداگانه ای با این عنوان باز کرده است:  
«زنان از زمین هیچ ارثی نمی برند». وی در آن بخش روایت می کند که ابو جعفر (امام باقر سلام الله علیه) فرمود: «زنان از زمین و ملک هیچ ارثی نمی برند»<sup>(۱۴۲)</sup>.  
همچنین طوسی در تهذیب<sup>(۱۴۳)</sup> و مجلسی در بحار الانوار<sup>(۱۴۴)</sup> از میسر... و از محمد بن مسلم... و از عبدالمک بن اعین از یکی از آن دو (امام باقر یا امام صادق سلام الله علیهما) این گونه نقل کرده اند که برای زنان هیچ سهمی از خانه ها و زمین نیست.

#### توضیح اشتباه

در پاسخ به این فراز از نامه می گوئیم: شگفتا از بی توجهی این محقق و پژوهشگر حقیقت - اگر نگوییم تظاهر به نادانی - زیرا در مذهب شیعه امامیه زن فقط از همسرش از زمین و ملک ارث نمی برد، نه از طرف پدرش و دیگران. پس چگونه این محقق و پژوهشگری که مدعی است «باید آزاداندیش و بی طرف باشیم» چنین نسبتی را بر مذهب شیعه امامیه روا می دارد که آنان قائل به آن نیستند؟

(۱۴۲) کافی: ۷ / ۱۲۷ - ۱۳۰ حدیث های ۱ - ۱۱.

(۱۴۳) تهذیب الاحکام: ۹ / ۲۹۸ و ۲۹۹ حدیث های ۲۶ - ۳۱.

(۱۴۴) بحار الانوار: ۱۰۴ / ۳۵۱ و ۳۵۲ حدیث های ۴، ۶ و ۷.

آری، شیعیان زن را از زمین و ملک، ارث می دهند، مگر آن که شخص فوت شده شوهرش باشد، و کتاب های فقه و حدیث شیعیان - که نزد همگان یافت می شود - شاهد این سخن است.

موضوعی که در کتاب کافی و دیگر کتاب ها نیز آمده از همین موارد است، زیرا موضوع ارث نبردن زنان، پس از این عنوان مطرح شده است که: «مردی که بمیرد و بازمانده ای جز همسرش نداشته باشد». همچنین در ذیل عنوان «زنان از زمین هیچ ارث نمی برند» یازده روایت آمده است که متن روایت دوم آن چنین است. زراره گوید: ابی جعفر (امام باقر علیه السلام) فرمود:

إِنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقَرَى.

به زن از آن چه از شوهرش بر جا مانده از زمین ها (ی آباد شده) ارث داده نمی شود. متن روایت سوم نیز این گونه است: زراره، بکیر، فضیل و محمد بن مسلم می گویند که ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام - که برخی از ابی عبدالله علیه السلام و بعضی از یکی از آن دو روایت کرده اند - فرمود:

إِنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرَكَهُ زَوْجُهَا مِنْ تَرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ.

زن از آن چه شوهرش بر جا گذاشته، از زمین منزل و از زمین ارث داده نمی شود<sup>(۱۴۵)</sup>.

بررسی حدیث «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا»

یکی دیگر از مواردی که نگارنده نامه اشاره کرده است حدیث: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا» است. وی می نویسد:

«کلینی در کافی از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

وَأَنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ.

همانا علما از پیامبران ارث می برند؛ به راستی که پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشته اند، بلکه علم به ارث گذاشته اند. پس کسی که از آن برگیرد سهم بسیار برده است<sup>(۱۴۶)</sup>.

وی ادامه می دهد که مجلسی در مرآة العقول<sup>(۱۴۷)</sup> از کلینی نقل می کند و می گوید:

این حدیث دو سند دارد که سند نخست آن مجهول و دومین سند آن حسن یا موثق است که از صحیح کمتر نمی باشند.

(۱۴۵) ر.ک کافی: ۷ / ۱۲۶ - ۱۳۰.

(۱۴۶) کافی: ۱ / ۳۴ حدیث ۱، باب ثواب العالم والمتعلم.

(۱۴۷) مرآة العقول: ۱ / ۱۱۱ حدیث ۱.

به این ترتیب، این حدیث در یکی از سندهایش موثق است و می‌توان به آن احتجاج کرد. پس چرا علمای شیعه علی‌رغم شهرت این حدیث از آن چشم‌پوشی می‌کنند؟

و شگفت‌تر آن که این حدیث در نزد شیعه به حدی از صحت رسیده که خمینی در کتاب خود حکومت اسلامی برای جواز ولایت فقیه بدان استناد کرده است.

پس چرا به حدیثی که انتساب آن به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌صالحین است توجه نمی‌شود با آن که ما اتفاق نظر داریم که با وجود نص، اجتهاد جایی ندارد؟

و چرا از این حدیث در بحث ولایت فقیه بهره‌گرفته می‌شود، اما در مسئله فدک واگذاشته می‌شود؟ پس آیا در این قضیه خوش آمدن دل (مزاج) قضاوت نمی‌کند؟».

#### پاسخ به اشکال

ما در پاسخ این پرسش می‌گوییم:

ما به این حدیث عمل می‌نماییم و با بودن نص، اجتهاد نمی‌کنیم و در قضیه فدک آن را نمی‌گذاریم، ولی نگارنده نامه به معنای روایت نرسیده و به کلمات علمای شیعه درباره آن توجه نکرده است.

وی گمان کرده که معنای این حدیث مضمون همان حدیثی است

که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نسبت داده اند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ».

البته این جا يك خطای بزرگ است؛ چرا که در روایت کلینی رحمه‌الله آمده است: «لم يورثوا»؛ «به ارث نگذاشتند»، در حالی که در روایتی که آنان نقل کرده اند آمده است: «لا نورث»؛ «ارث نمی‌گذاریم».

چقدر بین این دو عبارت تفاوت وجود دارد؟

این روایت - با توجه به ظاهر عبارت «لم يورثوا»؛ «به ارث نگذاشتند» - خود دلیلی است بر این که فدک هدیه و بخششی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به پاره تنش فاطمه زهرا علیها السلام بوده است، و این دلیلی است بر این که فدک در زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از ملکیت ایشان خارج شده بود. به این ترتیب، این روایت با روایاتی که اهل تسنن در ذیل آیه شریفه: (وَأْتِ دَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)<sup>(۱۴۸)</sup> نقل کرده اند، یکدیگر را تصدیق می‌کنند.

با این حال آن گونه که در روایات و کلمات علمای هر دو طایفه آمده است، پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزهایی مثل شمشیر، عمامه و... را از خود بر جای گذاشته و دیگران آن‌ها را از او به ارث برده اند و این موضوع نیز از جمله دلایل بطلان سخنی است که به آن حضرت

نسبت داده اند...

احمد بن حنبل با سند صحیح این گونه نقل می کند که ابن عباس می گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت و ابوبکر جانشین وی شد، عباس و علی علیه السلام درباره آن چه رسول خدا صلی الله علیه وآله از خود به جا گذاشته بود اختلاف پیدا کردند و...<sup>(۱۴۹)</sup>.

چنان که ملاحظه می کنید در این نقل تصریح شده است که آن حضرت چیزهایی از خود به جا گذاشته بود، گرچه ما درباره اختلافات مطرح شده بین امیر مؤمنان علی علیه السلام و عباس و روایات و نظریه هایی از این دست - که کمی پیش تر نیز نقل کردیم - تردید داریم.

به این ترتیب معنای روایت شیخ کلینی رحمه الله - به ویژه به قرینه عبارت نخست که فرمود: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةَ الْأَنْبِيَاءِ»؛ «همانا علما وارثان پیامبرانند» و عبارت پایانی آن که فرمود: «فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ»؛ «پس هر کس که از آن برگیرد سهم فراوانی برده است» - چنین می شود:

پیامبران نیامده اند که مال جمع کنند و دینار و درهم ذخیره نمایند و آن ها را پس از خود برای وارثان خویش بگذارند، بلکه آنان با دانش و

حکمت به سوی اُمت هایشان آمده اند، و همواره همّتشان تزکیه جان ها و تعلیم دانش بوده است «پس کسی که از آن برگیرد سهم فراوانی برده است».

البته این منافاتی ندارد با این که پیامبران چیزهایی را که همچون دیگر مردمان در زندگی دنیایی خویش حتی در واپسین لحظات آن بدان ها نیاز داشته اند، مانند شمشیر، مرکب و موارد دیگر بر جا گذاشته باشند و پس از آن ها وارثان شرعیشان آن ها را به ارث برده باشند.

به این ترتیب هویداست که استناد نگارنده نامه به این روایت، برای دفاع از ابوبکر در ماجرای فدک، هیچ ثمری ندارد، بلکه - چنان که پنهان نیست - زیان این روایت برای آن چه او قصد نموده بیشتر است.

چه بسا این روایت و مانند آن اشاره ای باشد به این که بایستی اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه وآله نیز در علم، اخلاق و کردار همچون پیامبران باشند تا عاملانی در اُمت باشند که نقش ایشان را پس از آن حضرت در تزکیه اُمت و تعلّم کتاب و سنّت ایفا کنند، نه آن که صحابه پیامبر بودن را فرصتی برای دستیابی به اهداف دنیایی خویش قرار دهند.

همچنین این روایت اشاره دارد به احوال ناپسند برخی از بزرگان صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله که بر خلاف سیره نبوی و آموزه های اسلام،

اموال بسیار و هزاران قطعه طلا و نقره از خود به ارث گذاردند. آن چنان که در شرح حال کسانی همچون طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و امثال ایشان سخنان تأسّف باری آمده است.

حافظ ذهبی می نویسد: ابن سعد به سند خود این گونه نقل می کند:



هنگامی که طلحه کشته شد يك ميليون و دويست هزار درهم نزد خزانه دارش بود و درختان و املاكش به سی ميليون درهم قيمت گذاری شد.

آن گاه ذهبی می نویسد:

عجیب تر از این نقل، سخنی است که ابن جوزی در ذیل حدیثی درباره او آورده که طلحه سیصد بار شتر طلا از خود به ارث گذاشت<sup>(۱۵۰)</sup>.

همچنین ذهبی می افزاید:

ابن قُتَيْبَةَ گفته است که محمد بن عتبه از ابواسامه، از هُشام از پدرش روایت نموده که زبیر پنجاه ميليون درهم املاك و پنجاه ميليون درهم اعيان از خود به ارث گذاشت.

و نیز ابن عُبَيْنَةَ از هُشام از پدرش نقل نموده که اموال زبیر به

چهل ميليون درهم تقسیم شد<sup>(۱۵۱)</sup>.

احمد بن حنبل نیز با سندی که راویان آن ثقه و مورد اعتماد هستند از شقیق چنین نقل می کند:

روزی عبدالرحمان نزد اُمِّ سَلَمَةَ رفت و گفت: ای مادر مؤمنان! من می ترسم که از دنیا بروم در حالی که اموالم از اکثر قریش بیشتر است، زمینی برای خود خریده ام به چهل هزار دینار.

اُمِّ سَلَمَةَ گفت: فرزندم! انفاق کن که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

إِنَّ مِنْ أَصْحَابِي مَنْ لَنْ يَرَانِي بَعْدَ أَنْ أَفَارِقَهُ<sup>(۱۵۲)</sup>.

از میان اصحاب من کسانی هستند که بعد از آن که از آنان جدا شوم هرگز مرا نخواهند دید.

آری، اینان همان کسانی هستند که هرگز رسول خدا صلی الله علیه وآله را نخواهند دید، و هرگز در جهان آخرت با او نخواهند بود، بلکه از کنار حوض کوثر رانده می شوند آن سان که چهارپایان رانده می شوند...؛ آن گونه که در حدیث صحیح نزد عموم مسلمین آمده است.

این در حالی است که اینان در آغاز، از شمار فقیرانی بودند که هیچ چیزی نداشتند. به عنوان نمونه می توانید وضعیت زبیر را ببینید. همسرش اسماء دختر ابابکر - آن گونه که در روایت بخاری و مسلم آمده است - می گوید:

هنگامی که زبیر مرا به همسری خود گرفت، هیچ چیز - جز اسبش - نداشت، من آن را نگه داری می کردم و علوفه می دادم...؛ تا این که ابوبکر خدمتکاری برایم فرستاد و رسیدگی اسب از دوشم برداشته شد، گویا مرا آزاد نمود<sup>(۱۵۳)</sup>.

---

(۱۵۰) سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۳۹ و ۴۰.

(۱۵۱) سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۶۵.

(۱۵۲) مسند احمد: ۶ / ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۷.

اما آن دسته از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله که خود را از دنیا فارغ کرده بودند و هیچ سیم و زری از خود به ارث نگذاردند، تنها آنان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شایستگی پیش گامی و الگو بودن برای اُمت را داشتند و اینان امیر مؤمنان علی علیه السلام و شیعیان او مانند ابوذر، سلمان، مقداد، عمار و امثال آن ها هستند. شیعه و سنی نقل کرده اند که امام حسن علیه السلام فردای خاکسپاری پدرش حضرت امیر علیه السلام خطبه ای خواند و فرمود:

لقد فارقکم بالأمس رجل ما سبقه الأولون بعلم ولا یدرکه الآخرون.

کان رسول الله صلی الله علیه وآله یعطیه الراية فلا ینصرف حتی یفتح له، ما ترک بیضاء ولا صفراء، إلا سبعمائة درهم فضل من عطائه کان یرصدها لخدام لأهله<sup>(۱۵۴)</sup>.

دیروز مردی شما را ترک کرد که گذشتگان در علم و دانش بر او پیشی نگرفتند و آیندگان او را درک نمی کنند.

آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله پرچم خویش را به او می داد، او باز نمی گشت تا آن که فاتح و پیروز گردد. او هیچ زر و سیمی از خود بر جای نگذاشت جز هفتصد درهم که از فزونی حقوق خود (از بیت المال) پس انداز کرده بود تا برای خانواده اش خدمتکاری خریداری کند.

چرا علی علیه السلام در دوران حکومتش فدک را پس نگرفت؟

سومین نکته ای که باید بررسی شود این پرسش است که چرا علی علیه السلام در دوران حکومتش فدک را پس نگرفت؟

در پاسخ می گوئیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که به سهل بن حنیف نوشته فرموده اند:

بلی، کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما أظلتّه السماء، فشحّت علیها نفوس قوم وسخت عنها نفوس آخرین، ونعم الحکم الله، وما أصنع بفدک وغیر فدک والنفس مظانّها فی غد جدت...<sup>(۱۵۵)</sup>.

آری، از تمام آن چه آسمان بر آن سایه افکنده بود تنها فدک در دست ما بود. پس عده ای به همان نیز حرص ورزیدند و عده ای دیگر سخاوتمندانه از آن گذشتند. البته خداوند بهترین حکم کننده است. من با فدک و غیر آن چه کاری دارم که جایگاه فردای هر کس قبر است... .

همچنین محمد بن بابویه معروف به شیخ صدوق رحمه الله با سند خود روایت نموده که ابو بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی که حکومت بر مردم را در دست داشت فدک را باز پس نگرفت؟ برای چه آن را رها کرد؟

(۱۵۳) سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۲۹۰.

(۱۵۴) سنن نسائی: ۵ / ۱۱۲ حدیث ۸۴۱۸، معجم الکبیر ۳ / ۸۰ حدیث های ۲۷۲۲ - ۲۷۲۵، حلیة الأولیاء: ۱ / ۶۵ و دیگر منابع.

(۱۵۵) نهج البلاغة: ۴۱۷.

آن حضرت فرمود:

لَأَنَّ الظالم والمظلوم كانا قدما على الله عزوجل وأثاب الله المظلوم وعاقب الظالم، فكره أن يسترجع شيئاً  
قد عاقب الله  
عليه غاصبه وأثاب عليه المغصوب<sup>(۱۵۶)</sup>.

زیرا ظالم و مظلوم هر دو در پیشگاه خداوند عزوجل قرار گرفتند و خداوند به مظلوم پاداش داد و ظالم را عقاب نمود. او خوش نداشت چیزی را باز ستاند که خداوند غاصبش را به سبب آن کیفر کرد و آن را که حَقُّش غصب شده جزا داد.

راز مطالبه فدك در دو عبارت

با توجه به پژوهشی که در مورد مسئله فدك انجام یافت باید گفت: حقیقت امر این است که قضیه غصب فدك تنها غصب يك باغ و ملك نبود، بلکه هدف چیز دیگری بود. به همین جهت وقتی حکمران عباسی از امام کاظم علیه السلام می خواهد که محدوده فدك را مشخص کنند، امام علیه السلام می فرماید:

أما الحدُّ الأولُ: فعريش مصر، والثاني: دومة الجندل، والثالث: أحد، والرابع: سيف البحر<sup>(۱۵۷)</sup>.

حد نخست آن صحرای مصر و حدّ دیگرش دومه الجندل، حدّ سوم آن کوه أحد و حدّ چهارم آن کرانه دریا است.

امام کاظم علیه السلام از راز مطالبه فدك این گونه پرده برمی دارند، و می توان آن را در دو عبارت خلاصه کرد:

۱ - اعلام حق امیر مؤمنان علی علیه السلام بر امامت و خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله و این که قریش به آن حضرت خیانت کردند و انصار او را وانهادند.

۲ - اعلام ناشایستگی ابوبکر برای خلافت و امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به سبب نداشتن شرط های لازم آن و محقق نشدن اجماع بر او. اگر محقق شدن امامت را به غیر نص بپذیریم.

این همان راز طلب کردن فدك است، ولی منافقان و دورویان این نکته را نمی فهمند و یا خود را به نادانی می زنند، البته «خداوند بهترین حکم کننده است». آن سان که امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرمودند<sup>(۱۵۸)</sup>.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،  
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

(۱۵۶) علل الشرایع: ۱ / ۱۸۵ حدیث ۱.

(۱۵۷) بحار الانوار: ۴۸ / ۱۴۴.

(۱۵۸) ر.ك صفحه ۱۳۷ از همین کتاب.

## کتاب نامه

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه.

### حرف «الف»

۳. الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان.

۴. الاحكام السلطانية: قاضي ابو يعلى، دار الكتب علميه، بيروت، سال ۱۴۰۳.

۵. الإحكام في اصول الأحكام: على بن محمد آمدى، دار الكتاب عربى، بيروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۶.

۶. الإستيعاب: ابن عبد البرّ، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۷. أسد الغابه: ابن الاثير، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.

۸. الإصابه: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۹. الإمامة والسياسة: ابن قتيبه، مؤسسه نشر و پخش حلبى و شركاى او.

۱۰. الأموال : ابو عبيد قاسم بن سلام، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ۱۳۹۵.

۱۱. انسان العيون: (السيرة الحلبيه) حلبى، دار المعرفه، بيروت، سال ۱۴۰۰ و مكتبه تجارى كبرى، قاهره، مصر،

سال ۱۳۸۲.

### حرف «ب»

۱۲. البداية والنهاية: ابن كثير، دار احياء التراث العربى ومؤسسة التاريخ العربى، بيروت، لبنان.

### حرف «ت»

۱۳. تاريخ الخلفاء: سيوطى، منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.

۱۴. تاريخ الطبرى: محمد بن جرير طبرى، از منشورات كتابفروشى اروميه، قم، ايران.

۱۵. تاريخ بغداد: خطيب بغدادى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.

۱۶. تاريخ دمشق الكبير: ابن عساكر، دار الفكر، بيروت، سال ۱۴۲۱.

۱۷. التدوين في اخبار قزوين: ابو القاسم عبدالكريم بن محمد رافعى قزوينى، دار الكتب علميه، بيروت، سال

۱۴۰۸.

۱۸. تذكرة الحفاظ: ذهبى، دار احياء التراث العربى بيروت، لبنان.

۱۹. التفسير الكبير: فخر رازى، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ۱۴۱۵ و دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ سوم.

۲۰. تفسیر قُرْطُبِي: (الجامع لاحكام القرآن) محمّد بن احمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی، افسست از چاپ دوم.

۲۱. تهذیب الاحكام: شیخ الطائفه محمّد بن حسن طوسی، دار الکتب اسلامیة، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۶۴ ش.

۲۲. تهذیب الأسماء واللغات: نَوَوِي، دار الفكر، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

#### حرف «ج»

۲۳. جامع الأصول: ابن اثیر، دار الفكر، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.

#### حرف «ح»

۲۴. حلیة الأولیاء: ابونعیم اصفهانی، دار الکتب علمیة، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

#### حرف «خ»

۲۵. الخصائص: نَسَائِي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.

#### حرف «د»

۲۶. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: جلال الدین سیوطی، دار الکتب علمیة، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۱.

#### حرف «ر»

۲۷. ربیع الابرار ونصوص الاخبار: ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری، از منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.

#### حرف «س»

۲۸. السنن: ابن ماجه قزوینی، دار الجیل، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

۲۹. السنن: ابو داود، دار الکتب علمیة، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

۳۰. السنن الکبری: بیهقی، دار الکتب علمیة، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

۳۱. سیر اعلام النبلاء: ذهبی، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، چاپ نهم، سال ۱۴۱۳.

#### حرف «ش»

۳۲. الشافی فی الامامه: سید مرتضی، اسماعیلیان، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۰.

۳۳. شرح السنه: حسین بن مسعود بغوی، مکتب اسلامی، بیروت، سال ۱۴۰۳.

٣٤. شرح المختصر: ابن حاجب، مكتبة اميريه، مصر، چاپ اول، سال ١٣١٦.
٣٥. شرح المقاصد: تفتازانى، منشورات شريف رضى، قم، چاپ اول، سال ١٤٠٩.
٣٦. شرح المواقف: سيد شريف جرجانى، منشورات شريف رضى، قم، چاپ اول، سال ١٤١٢.
٣٧. شرح كرماني بر صحيح بخارى: دار احياء التراث، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠١.
٣٨. شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٣٨٧.

#### حرف «ص»

٣٩. الصحيح: بخارى، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، يمامه، چاپ پنجم، سال ١٤١٤.
٤٠. الصحيح: (سنن ترمذى)، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.
٤١. الصحيح: مسلم النيشابورى، مؤسسه عز الدين، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤٠٧.
٤٢. الصواعق المحرقة: ابن حجر هيثمى مكي، مكتبة القاهره، قاهره، مصر.

#### حرف «ط»

٤٣. طبقات الحفاظ: جلال الدين سيوطى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
٤٤. الطبقات الكبرى: ابن سعد، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

#### حرف «ع»

٤٥. العقد الفريد: ابن عبد ربّه، دار الكتاب العربى بيروت، لبنان.
٤٦. عمدة القارى فى شرح البخارى: بدر الدين عينى، دار الفكر، بيروت، لبنان.

#### حرف «ف»

٤٧. فتح البارى فى شرح صحيح البخارى: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٠.

٤٨. فتح القدير: محمد بن على بن محمد شوکانى، عالم الكتب.

٤٩. فواتح الرحموت: محب الله بن عبدالشكور، مطبوع در حاشيه المستصفى.

#### حرف «ك»

٥٠. الكافي: محمد بن يعقوب كلينى، دار صعب، دار التعارف، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤٠١.
٥١. كشف الأسرار فى شرح أصول البزدوي: عبدالعزيز بخارى.

٥٢. كنز العمال: متقى هندی، دار الكتب علمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٩.

#### حرف «ل»

٥٣. لسان المیزان: ابن حجر، دار الكتب علمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

#### حرف «م»

٥٤. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: هیثمی، دار الفكر، بیروت، لبنان، سال ١٤١٢.

٥٥. المحصول فی علم الاصول: محمّد بن عمر بن حسین رازی، دار الكتب علمیه، بیروت، چاپ اول، سال ١٤٠٨.

٥٦. مرصد الاطلاع علی اسماء الأمکنة والبقاع: عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی، دار احیاء الكتب، چاپ اول، سال ١٣٧٣.

٥٧. مرآة العقول: علامه محمّد باقر مجلسی، دار الكتب اسلامیه، تهران، چاپ دوم، سال ١٤٠٤.

٥٨. المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، دار الكتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١١.

٥٩. المستصفی فی علم الاصول: محمّد غزالی، دار الكتب علمیه، بیروت، چاپ اول، سال ١٤١٣.

٦٠. المسند: اسحاق بن راهویه.

٦١. المسند: حافظ ابو یعلی احمد بن علی بن مثنی تمیمی موصلی، دار المأمون للتراث، دمشق.

٦٢. المسند: احمد بن حنبل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٥.

٦٣. مشکل الآثار: ابو جعفر طحاوی مصری حنفی، حیدرآباد، سال ١٣٣٣.

٦٤. المصنّف: ابن ابی شیبّه، دار الفكر، بیروت، لبنان، سال ١٤١٤.

٦٥. المعجم الاوسط: سلیمان بن احمد لخمی طبرانی، دار الحرمین، سال ١٤١٥.

٦٦. معجم البلدان: یاقوت حموی، دار الكتب علمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٠.

٦٧. المعجم الکبیر: سلیمان بن احمد لخمی طبرانی، دار احیاء التراث، چاپ دوم، سال ١٤٠٤.

٦٨. المغنی فی الامامه: قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی.

٦٩. الملل والنحل: شهرستانی، دار السرور، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٣٦٨.

٧٠. المنتظم فی تاریخ الملوك والامم: ابن جوزی، دار الكتب علمیه، چاپ اول، سال ١٤١٣.

٧١. میزان الاعتدال: ذهبی، دار الكتب علمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

Doctrinal Researches Series

(V)

***Fadak in Ups and Downs***

*A study on the matter  
of Fadak through an answer to a Sunni scholar*

***Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani***